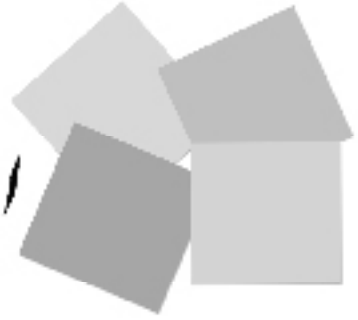


# بخش دوم ایران در گذرگاه تاریخ



## عدل مظفری هما ناطق

برگ چغندر آمده آجی مظفر اوامده  
چادر و چاقچورش کنید از شهر بیرونش کنید



به دنبال قتل ناصرالدین شاه، در ۱۳۱۳/۱۸۹۶ مظفرالدین میرزا، ۱۰ پس از سی و هفت سال ولیعهدی «با پول حاج سیدمرتضی صراف متمول» راهی تهران شد. ۲. از آنجا که ترسو و بیمار بود، مردم او را «آجی مظفر» لقب دادند. ۳. اهالی تهران به ریشخند می گفتند: «آجی مظفر، چون تو مردی نداری چارقد زنانه بر سر بکن!» ۴. در سفر تهران امید شاه این بود «به خزانه انباشته از طلا و جواهر دست یابد». اما ناصرالدین شاه حتی پیشیزی برای خاندانش باقی نگذاشته بود. اما در تاریخ معاصر ایران،

هرگز واپسگراتر و عاجز تر از مظفرالدین شاه دیده نشده بود. به زمانه او خزانه بارها تهی شد. وضع مالی ایران رو به رکود نهاد. فرنگیان از خنگی شاه بهره گرفته دست روی منابع ایران گذاشتند.

- ۱ مظفرالدین شاه در ۱۴ جمادی الثانی ۱۲۶۹/۲۵ مارس ۱۸۵۲ زاده شد.
- ۲ میرزا جواد خان ناطق: خاطرات، خطی، ص. ۷۰.
- ۳ فیروز منصوری: مطالعاتی در باره زبان و فرهنگ آذربایجان، تهران، موسسه تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۹، ص. ۲۳۱.

رشوه دادند و امتیاز گرفتند. وام دادند و جیب شاه را پر کردند. از سوی دیگر انگلیس ها با بهره برداری از خشکه مقدسی شاه، عنان سیاست ایران را به دست گرفتند و روحانیت را بر سریر قدرت نشاندند. سرانجام مشروطیت یعنی نظام مشروطه به اسلام را پی ریختند، چنان که در فصل آخرین مقاله خواهیم دید پس می کوشم به یاری اسناد منتشر نشده شرح بدبختی های ایران را سال به سال به زمانه این پادشاه به دست دهم.

### فرمانروای خرفت :

مظفرالدین شاه، برخلاف پدرش بهره ای از ادب و دانش نبرده بود. چنان که آرتور هاردینگ وزیرمختار انگلیس در ایران، در خاطراتش شاه را «کودک بزرگسال»، «نی شکسته» و «عروسک خیمه شب بازی» می خواند.<sup>۵</sup> خواهیم دید که چندان به بیراهه نمی رفت. به مثل به دوران ولیعهدی چندی به خیال درس خواندن افتاد. مخبرالسلطنه هدایت در خاطراتش به ریشخند نوشت: «ولیعهد طالب شده بود حساب بخواند». مدتی صرف این کار شد. اما «کار به تفریق نکشید تا چه رسد به ضرب و تقسیم!»<sup>۶</sup> در روش و منش او تاریخ نگاران دوره قاجار کمتر قلم زده اند. اما گزارشگران سیاسی فرنگی در ایران به تفصیل از خنگی او، از حرص او به پول و بیماری های او به تفصیل سخن گفته اند. به مثل به سال ۱۸۷۴م/ ۱۲۹۰ قمری، به دوران ولیعهدی او، سفیر فرانسه گزارشی فرستاد، از این دست:

«مظفرالدین میرزا یکسره از هوشمندی بری است. به تنهایی قادر به هیچ کاری نیست. افسارش را به دست علما سپرده که همه امور او را اداره و سرپرستی می کنند».<sup>۷</sup>

ویلس در کتابش با احتیاط می نوشت: ولیعهد «شخص کم عقلی است»! حتی «با نجبا واقوام نزدیک خودش»<sup>۸</sup> هم بد رفتار است. شیخ ابراهیم زنجانی نیز این فرمانروا را «ساده لوح» و اطرافیانش را «غار تگر» می خواند و گواهی می داد:

ولیعهد «ذاتا کم حال و دارای ادراک محدود و بی اندازه عیاش و خوشگذران و خانه نشین است. به واسطه نداشتن اجزای قلب و نارسائی تدبیر، در اداره کردن امور زندگانی همه وقت بی پول و معطل و سرگردان و گرفتار دست طلبکار است... در ظاهر نماز گزار و دعا خوان، روضه شنو، سید پرست و دعا گیر و نذر و نیاز ده می باشد».<sup>۹</sup>

همعصران گواه بودند که ولیعهد مظفرالدین میرزا بس نادان و خرافاتی بود. از این رو رفت و آمد محدود داشت. در زندگی روزمره بیشتر تکیه بر علمای اسلام داشت. چنان که میرزا ابوالقاسم پسر امام جمعه را به دامادی دخترش برگزید. از میان علما بیش از همه به علی اکبر سید بحرینی<sup>۱۰</sup> ارادت و اعتماد داشت. به مثل چون «از رعد و برق می هراسید، به سید مزبور پناه برده در سایه او وحشت خود

5 Sir Arthur H. Hardinge: A Diplomatist in the East, London, Jonathan Cape Limited, 1928, p. 324.

۶ حاج مخبرالسلطنه هدایت: خاطرات و خطرات، تهران، کتابفروش زوار، ۱۳۶۱، ص. ۸۷.

7 Alexandre Mellinet à Broglie, Téhéran, le 16 Janvier 1874, doc. no. 21 (Correspondance Politique, volume 37).

۸ چارلز جیمس ویلس: تاریخ اجتماعی ایران، به کوشش جمشید دو دانگه و مهرداد نیکنام، تهران، نشر طلوع، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص. ۵۶.

۹ شیخ ابراهیم زنجانی: خاطرات (سرگذشت زندگانی من)، تهران، آلمان، نشر نیما، بی تاریخ، ص. ۱۶۱.

۱۰ من نام کوچک بحرینی را که علی اکبر بود، نمی دانستم. آقای ناصر مهاجر برایم یافت..

را برطرف» می کرد. دولت آبادی گواهی می داد که این سید «سالی هفتاد هشتاد هزار تومان» وظیفه داشت. «سالی صد هزار تومان فایده» می ستاند. اما وجودش حتی «یک دینار برای ملت ثمرناشت»!<sup>۱۱</sup> ولیعهد املاک غله خیز آذربایجان را به ملایان سپرد. ایشان همه ساله بر بهای نان می افزودند در ۱۳۱۴/۱۸۹۵ ق. دست به احتکار زدند. مجتهد شهر نظام العلمای طباطبائی «بیش از دیگران احتکار کرد». سرانجام مردم ریختند و خانه مجتهد را غارت کردند. در و پنجره ها را شکستند و آنچه یافتند، بردند.<sup>۱۲</sup> به گواهی قونسول فرانسه این «احتکار با تائید و سکوت ولیعهد برپا شد» و مردم تبریز را به گرسنگی کشاند. جماعت بر ولیعهد عارض شدند. اما مظفر الدین میرزا تن نداد که از بهای نان بکاهد.<sup>۱۳</sup> در این ماجرا خشم مردم آنچنان بود که می گفتند: «ما دیگر تن به حکومت مظفرالدین میرزا نمی دهی؛ ما دیگر فریب این حکومت را نمی خوریم»!<sup>۱۴</sup> و شعار هائی از این دست که راه به جایی نمی برد.

به هر رو بازار تعطیل شد. دکان ها را بستند. تظاهرکنندگان به سوی خانه قائم مقام وزیر آذربایجان سرازیر شدند. خانه را محاصره و غارت کردند. اکنون اهالی خواستار اخراج مجتهد و خانواده طباطبائی بودند. زیرا که اولی در دستیاری ولیعهد و دومی در مقام روحانی متنفاذ از عاملین احتکار گندم به شمار می رفتند. کار به جایی رسید که قشون دولتی به سوی جماعت شلیک کرد. زنان در اعتراض به سوی خانه مجتهد روان شدند. همه کوشش میرزا جواد، مجتهد تبریز در خاموش کردن صدای اعتراض، همه تهدیدات و وعظ ها که «اسلام مخالف غارت اموال برای گرفتن خون بها است» بی ثمر افتاد. در شورش ۶ روزه تبریز، مردم گفتند: «اگر حکومت عوض نشود»، اگر بهای نان به نرخ سابق برنگردد، اهل آذربایجان زیر بیرق روس خواهند رفت!

کارگزاران فرانسه گزارش می کردند: «واقعیت این است که مردم به اندازه ای از این حکومت نفرت دارند که ورود قشون روس نه تنها با کوچکترین ایستادگی روبه رو نخواهد شد، بلکه اهالی از آنان به عنوان ناجی استقبال خواهند کرد»! در این ماجرا ۳۰ کشته و ۶۰ زخمی بر جای ماند.<sup>۱۵</sup> گرچه دست مردم به ولیعهد و میرزا جواد نرسید، اما قائم مقام عزل شد، خانواده طباطبائی از شهر رانده شد، بهای نان کاهش یافت، مجتهد در انبارها را گشود. اما مردم هرگز کینه خود را نسبت به آقا میرزا جواد و خاندان او از یاد نبردند. خواست مردم آذربایجان، اخراج پسر او به اتهام انبارداری و احتکار بود و درخواست دور کردن ولیعهد «کودن» از تبریز!

دو سه سالی نگذشت که «در تهران نیز اغتشاشی از بابت کمبود نان روی داد. مردم به دارالخلافه یورش بردند. با نیروهای حکومتی درگیر شدند. افراد زیادی زخمی شده اند. امروز دکان ها را بسته اند». مانند همیشه زنان با اهل دولت بویژه الهیارخان آصف الدوله که از سردمداران محتکران نان بود، درگیر شدند. «او را تا خانه اش تعقیب کردند. در این میان چندین زن زخمی شدند. آنگاه به دبیرخانه اش یورش بردند و ویران کردند». ۱۶ در احتکار نان تهران، میرزا عباس خان قوام الدوله و وزیر

۱۱ حیات یحیی، یاد شده، جلد دوم، ص. ۶۴.

12 Mellinet à Broglie, op. cit.

13 Hugonnet à Alexandre Mellinet, Tauriz, 3, 4, 5, et 7 Aout 1895 (Perse dépêches diplomatiques, tome 44).

۱۴ همانجا.

۱۵ همان سند.

16 Fernand Couget à Delcassé, Télégramme de 13 Juin 1900, doc. no. 44 et 45 (M.A. F)

نیز دست داشت. همین که این خبر پخش شد، مردان همسران و دخترانشان را بسیج کردند. «زنان بر آصف الدوله، فرماندار پایتخت شوریدند. وادار به استعفا کردند. دفاترش را از بالا تا پائین به غارت بردند. حاکم شهر گریخت و به خانه اش پناه برد. جماعت سرریز کردند و به غارت دفتر او برآمدند. بسیاری زخمی شدند. دکاکین بستند»<sup>۱۷</sup>.

در مشهد هم شورشی از بابت گرانی نان در گرفت. گزارش رفت: «چندین نانو را کشته اند. خانه حاکم را به اتهام احتکار محاصره کرده اند... خوشبختانه ورود سواره های شهرهای اطراف مردم را به اندازه کافی ترساند»<sup>۱۸</sup>. در همه این احوال ولیعهد گوشه چشمی هم به این «تنگی» ننمود. به رغم این ناآرامی ها، ولیعهد در سکوت و بی تفاوتی، جانب مجتهدان و محترکان را گرفت.

حرص ولیعهد در برابر پول و چاپیدن ثروت اطرافیانش زبانزد همگان بود. مورگان شوستر به تفصیل از «ستمکاری و بیدادگری» او یاد کرده است<sup>۱۹</sup>. قونسول فرانسه در تبریز هم که شاهد رویدادها بود به سفیر فرانسه گزارش می داد: «این شاهزاده دد منشی است آزمند و ستمگری است به ضریب دو!»<sup>۲۰</sup>! همو گواهی می داد که ولیعهد پشت هم از اهالی رشوه می خواست و مردم را یارای پرداخت نبود. به مثل، در جهت توبیخ مردم و اخذ پول، فرمان داد چهار تن از مردم بیگناه را «دم توپ» گذاشتند و کشتند. زیرا که شاه رشوه می خواست و «قربانیانش قادر به پرداخت نبودند»<sup>۲۱</sup>.

به گواهی دولت آبادی، مشکل ولیعهد همانا «محدود بودن فکر او بود». در خلوت هم «از هیچگونه ارتكابی خودداری نداشت. اما «نماز گزار و دعاخوان و روضه شنو و سید پرست و دعا گیر نذر و نیازده بود»<sup>۲۲</sup>. ولیعهد از سلامت جسم و جان هم برخوردار نبود. دوازده زن عقدی داشت و از عهده شان بر نمی آمد. از این رو «به واسطه سوء مزاج «به زن چندان مایل» نبود»<sup>۲۳</sup>! دیگر این که از جوانی به بیماری نقرس دچار بود. به تدریج درد مفاصل و ناتوانی جسمانی رو کرد و به دنبالش نشانه های سکت پدید آمد. چنان که در ۱۳۱۲/۱۸۹۵ ق. یعنی یک سال پیش از نشستن بر اورنگ پادشاهی، حکیم باشی او، دکتر شنایدر (Schneider)<sup>۲۴</sup> گزارش می داد:

«ولیعهد ایران به بیماری نقرس مزمن مبتلاست. از درد مفصل هایش به حالت بسیار وخیمی رنج می برد... فربه و چاق می باشند... چند سالی است که هم از لحاظ روحی و هم از نظر جسمانی ناتوان شده... بیماری نقرس سبب بروز آشفتگی های جسمانی بسیار وخیمی شده است... کم هوشی

۱۷ همو، تهران، تلگراف ۱۳ ژوئن ۱۹۰۰.

18 Fernand Couget à Delcassé, Téhéran, Le 14 Mai 1903, doc. no. 22 (Politique Inérieure, Volume 1)

۱۹ مورگان شوستر: *اختناق ایران*، برگردان حسن افشار، تهران، نشر ماهی، ۱۳۵۸، ص. ۱۳۵۸.

20 René de Balloy à Claude Louis Berthollet, Téhéran, 25 Septembre 1896, doc. no. 47, volume 46.

۲۱ یحیی دولت آبادی: *حیات یحیی*، جلد یکم، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ چهارم، ص. ۱۴۹.

۲۲ روزنامه خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، یاد شده، جلد دوم، ص. ۱۰۲۶.

۲۳ دکتر شنایدر در ۱۰ نوامبر ۱۸۹۳ به ایران آمد. نخست حکیم باشی ناصرالدین شاه بود. در ۱۸۹۹ ریاست مدرسه «آلیانس فرانسه» را برعهده گرفت. در ۱۹۰۱ به عضویت «شورای عالی انجمن معارف» رسید. از ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۶ پزشک خصوصی مظفرالدین شاه بود. نک:

H. Nategh : « Les persans à Lyon », Mélanges offerts à Charles Henri de Fouchécour, édité par C. Balay, C. Kappler Z. Vesel, Institut Français des Recherches en Iran, Téhéran, 1995, pp.190-199.

پیدا کرده و به شدت بی تفاوتی و خونسردی از خود نشان می دهد... احتمالاً تا ده سال دیگر کار ولیعهد تمام است!»<sup>۲۴</sup>

به دوران ولیعهدی «شئون اسلامیه» محفوظ بود. در اندرون بی وقفه نماز جماعت منعقد می شد. شیخ سیف الدین یکی از شاهزادگان در لباس علما از برای خانم‌ها وعظ می کرد... شیخ اسدالله اعمی نیز تجوید می گفت. در دهه عاشورا در تکیه دولت، تعزیه داری مفصل بود و... روضه خوانده می شد.<sup>۲۵</sup> مظفرالدین‌شاه در ۲۴ ذیحجه ۱۳۱۳/ژوئن ۱۸۹۶ به دنبال قتل ناصرالدین شاه، به تهران رسید و بر اورنگ پادشاهی نشست. به گفته شاهدان وقت اوقات شاه به «به زدن کبوتر و کلاغ» گذشت.<sup>۲۶</sup> ظهیرالدوله در ربط با مراسم تاجگذاری به ریشخند نوشت: «شاه تاج کیانی را که تقریباً از عهد کیخسرو کلاه و تاج رسمی سلطنت ایران است برداشته، امام جمعه بر سر شاه گذاشت»<sup>۲۷</sup> کاسا کوفسکی رئیس بریگاد قزاق که اوضاع ایران را زیر نظر داشت، گزارش می کرد. چنان که به ریشخند نوشت:

«شاه جدید می آید و با وی، گله‌های لاشخور و شغال گرسنه و طماع، تشنه پول و ریاست، و مغرور و پرمدعی و بی تربیت»<sup>۲۸</sup>

شیخ ابرهیم زنجانی هم گواهی داد:

«شاه از تبریز آمده در زنجان جلوس کرد. چند نفر از علما را هم دعوت کرده بودند. من هم بودم. وقتی هیأت و حشم او را دیدم، به همه گفتم این (شاه) بدفطرت و ستمکار نیست، اما به کلی کودن و ابله و ساده است. مظفرالدین شاه ساده لوح، اطرافیان غارتگر، قشون و مخازن اسلحه نابود! (شاه) احمقی است که هیچ حق و حساب نمی داند،»<sup>۲۹</sup>

علی طهرانی ابن محمد حسین، ناظر دفتر وزارت امور خارجه، صاحب کتاب «نغمه داود» «قتل و غارت و خونریزی افغان را» با دوران مظفرالدین شاه می سنجد و می نوشت:

«نتیجه غفلت مظفرالدین شاه، از همان ساعت جلوس تا حرکت به دارالخلافه که حتی به اجزای مطبخی هم وعده صدارت و دستخط سفارت دادن و حقوق اصیل زادگان را مقطوع نمودن و در باره بی پدران مقرر داشتن، اجتماع اراذل ترین فواحش، و در خلوت خاص و مناص مقدسی که مرکز طلوع بیم و امید دوهزار ساله ملت بوده... و اعمال شهوت پرستانه خلوت پادشاه که در سر هر کوچه و بازار، اسباب مضحکه هر بقال و قصاب قرار دادن، وجه استقراض خانمانسوز را که در تمام روزنامه جات رسمی به عنوان تسطیح معابر و امنیت طرق و شوارع و اعلان احداث راه آهن» کردن و الی آخر!<sup>۳۰</sup>

۲۴ آیتی، عطا: «استاد پرونده محرمانه منتشر نشده بیماری های مظفرالدین شاه» یاد شده، ص. ۱۵-۱۴.

۲۵ مهدیقلی خان هدایت: خاطرات و خطرات، تهران، کتفروش زوار، ۱۳۶۱، ص. ۸۷.

۲۶ همانجا، ص. ۹۷.

۲۷ علی خان ظهیرالدوله: خاطرات و اسناد، به کوشش ایرج افشار، تهران، جیبی، ۱۳۵۱.

۲۸ خاطرات کنلن کاسا کوفسکی، ترجمه عباقلی جلی، تهران، کتاب های سیمیرغ، ص. ۴۲۵.

۲۹ شیخ ابرهیم زنجانی: سرگذشت زندگانی من، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، چاپ دوم، آلمان، نشر نیما، بی تاریخ، صص، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۹۶.

۳۰ علی طهرانی بن محمد حسین: نغمه داود (نستعلیق) خطی، میکروفیلم شماره ۱۵۲۵، کتابخانه مجلس شورای ملی. این نسخه را استاد گرامی اشگ شیرین برایم فرستادند. به دل مدیون و سپاسگزارم.

در کودنی شاه عبدالحسین خان سپهر گواهی داد: «شاه ساده لوح گمان می کرد که ریاست قشون هیچ وقت با سلاطین نبوده». حالا شده!<sup>۳۱</sup>

خواهر شاه نیز در خاطراتش نوشت: «از بدو سلطنت قاجاریه تا آن زمان، درباری به این افتضاح دیده نشده بود!» آنگاه افزود: برادرم «تمام پول مملکت و ذخیره های پدر» را به مصرف رسانید. دارائی «این ملت بدبخت» را میان این و آن تقسیم کرد. «هرکس مسخره بود بیشتر طرف توجه بود. هرکس رذل تر بود بیشتر مورد التفات بود.<sup>۳۲</sup> همو از زبان برادر به ریشخند می افزود: «امروز که پنجشنبه بود صبح رفتیم آب خوردیم. پس از آن آمده قدری گردش کردیم. چون یک قدری از آب ما باقی بود، دوباره رفته خوردیم!»<sup>۳۳</sup>

ادوارد براون محافظه کار نیز، شاه را «ساده دل، خوش باور، سست عنصر، بی اراده و تغییرپذیر و دستخوش درباریان فاسد و بی اندازه نادان» می خواند و می افزود: این پادشاه «از تاریخ و سیاست چیزی بلد نبوده و از خرد و قضاوت دوراندیشی بری بوده».<sup>۳۴</sup>

### در منش و روش شاه، ناظم الاسلام کرمانی نوشت:

«مظفرالدین شاه زیادالوصف ساده لوح، سهل القبول، متلون المزاج، مسخره و مضحکه پسند و بدخلوت و شرم حضور بود» دیگر این که «دارای هیچ علم نبود... در عهد این پادشاه در هیچ شعبه از شعبات دولتی و ملکی صلاحی نشده، بلکه نسبت به ایام پدرش تمام خرابتر گردید. شاه آنچه را به زبان می گفت کله اش خبر نمی شد»!<sup>۳۵</sup>

کاساکوفسکی نیز که بارها از او یاد کرده ایم، از ناخرسندی مردم یاد می کرد. از این دست: «مردم به شدت از طرز رفتار مظفرالدین شاه و از ترسوئی و سستی او نا راضی اند. کسی احترامش نمی گذارد و کسی از او نمی ترسد. اگر وضع به همین منوال ادامه داشته باشد، حکام سرپیچی خواهند نمود و کشور در نتیجه مهملی و بی عرضگی حکومت مرکزی دچار هرج و مرج خواهد شد».<sup>۳۶</sup> همو می افزود: «برای مظفرالدین شاه کسی یک پول هم ارزش قائل نیست»<sup>۳۷</sup> تا جائی که استانداران از پرداخت مالیات خود داری و رزند.

همچنین سفیر فرانسه در تهران در گزارش خود به وزارت خارجه، بدبینانه از آینده تاریخ ایران سخن می راند. در این روال:

«سرنوشت ایران بس تاریک می نماید. شاه ایران به کودنی، بی ادبی و کندی ذهن دچار است.

۳۱ عبدالحسین خان سپهر: یادداشت های ملک المورخین، مرات الوقایع مظفری، با تصحیحات و توضیحات دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸، ص. ۱۹۳.

۳۲ خاطرات تاج السلطنه، یاد شده، ص. ۷۳ و ۸۷.

۳۳ خاطرات تاج السلطنه، ص. ۸۹.

۳۴ ادوارد براون: انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه مهری قزوینی، ویراستاری سیروس سعدوندیان، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۶، ص. ۵۵.

۳۵ ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، جلد ۱، بکوشش سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگاه، ص. ۱۳۱.

۳۶ خاطرات کاساکوفسکی، یاد شده، ص. ۲۳۸.

۳۷ همانجا.

ضعف جسمانی او را از آزادی اندیشیدن و پرداختن به امور دولت باز می‌دارد. در اثر این کودنی، شاه از رعد و برق، از وبا، از دیفتری، از قاتلان خیالی می‌هراسد. از بد حادثه این روزها نامه‌های تهدیدآمیز به دستش رسیده که بر وحشتش افزوده.<sup>۳۸</sup>

مخبرالسلطنه هم گواهی می‌داد: شاه به بهانه بی‌پولی دستور داد «قدح‌های طلای مینا کاری خزانه را در بانک شاهی گرو گذاشتند. صندلی‌های تکیه را هم فروختند». <sup>۳۹</sup> آنگاه در حضور خودش ظروف نفیس و جام‌های زرین را از کاخ برداشتند. از آن میان عبدالحسین فرمانفرما در بهره‌گیری از بیماری شاه، هرچه سینی و ظروف «طلا و نقره» در کاخ بود، همه را جمع کرد و با خود برد. به این هم بسنده نکرد. «صندلی‌های موزه همایون را شکسته» به ضرابخانه فرستاد. «قدح‌های طلا» را که از دوران مغول مانده بود، در بازارهای اروپا و آمریکا به فروش گذاشت. بعد ها برای این که دستش رونشود، در یادداشت‌هایش دزدی خودش را به قول عوام «ماست مالی» کرد و داستان بردن اشیاء را به سکوت گذراند. ماجرا را دگرگونه جلوه داد و نوشت:

«حالا موقع تحبیب و یگانگی است... از گذشته‌ها کمتر یاد کنند. راه تحبیب بجویند. نه در فکر تخریب باشند. این که می‌گویند امتیازات به خارجه داده اند، آنچه امتیازات خارجه از عصر مرحوم مظفرالدینشاه الی حال به خارجه داده شد، در دوسیه وزارت خارجه ثبت است»! <sup>۴۰</sup> پرسیدنی است که دزدی‌های فرمانفرما چه ربطی به ثبت شدن اسناد امتیازات داشت! شاه ایران گواه این دزدی‌ها بود و از ضعف نفس و از ترس و از بی‌عرضگی دم نمی‌نزد. اما مردم از این دستبرد‌ها خبر شدند و به طنز می‌گفتند: «حالا نخوریم کی خوریم»! <sup>۴۱</sup>

شاه ایران بی‌سرپرستی علما که تنها حامیانش بودند، زیستن نمی‌توانست. چنان که عبدالحسین سپهر گواهی می‌داد: مظفرالدین شاه هر روزه «مجلس تعزیه داری مفصل» می‌آراست. آنگاه «استماع ذکر مصیبت فرموده با سوزش قلب ناله و بیقراری می‌نمود». دیگر این که «به تعزیه و روضه خوانی سخت راغب بود و به روحانیان احترام بسیار می‌کرد و شوق بسیار به گریه داشت». <sup>۴۲</sup>

افضل الملک نیز گواهی می‌داد که: شاه «به تعزیه و روضه خوانی رغبت بسیار داشت» و بیش از همه «به گریه»! همه روزه عزاداری می‌کرد. اطرافیان گواهی می‌دادند که «چون ذکر مصیبت می‌شود گریه و ندبه می‌نماید»! <sup>۴۳</sup>

شریف کاشانی ستم‌دیدی مردم را به دوران مظفری، این چنین گزارش می‌کرد:

«امروز در ازمنه سلطنت مظفرالدین شاه قاجار و بی‌علمی وزرای بلاد و غفلت شعار، در یازدهمین سال سلطنت این پادشاه ساده دل، ثلث مملکت ایران از شدت زور و ظلم ولات و حکام

38 René de Balloy à Claude Louis Berthollet, Téhéran, le 25 Septembre 1896, doc. no. 47, volume 46.

۳۹ مخبرالسلطنه هدایت: گزارش ایران، تهران، به اهتمام محمد علی صوتی، تهران، شرکت سهامی نقره، چاپ دوم، ۱۳۶۳ص. ۱۵۱.

۴۰ گزیده‌ای از مجموعه اسناد عبدالحسین فرمانفرما، به کوشش منصوره نظام مافی و سیروس سعدوندیان، جلد یکم، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۶، ۳۲۵.

۴۱ همانجا، ص. ۳۳۷.

۴۲ اسماعیل رائین: انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت، تهران، انتشار جاویدان ۲۵۳۵، چاپ دوم، ص. ۲۴.

۴۳ افضل التواریخ، یاد شده، ۲۳۱.

و جور شاهزادگان جاهل و بی خبر از ناموس و شرف ملی برترتیب خیلی سهل به دست بیگانگان چهارچشم دنیا خواهد افتاد». ۴۴

شگفت انگیزترین داوری را همکارم فریدون آدمیت به دست داد. در پشتیبانی از این شاه قلم زد. خطاهایش را نادیده انگاشت. مظفرالدین شاه را «نرم خو» خواند و افزود: این شاه «سلامت نفس داشت. از شهریاران ستم پیشه طرار و بد اندیش مردم نبود! ۴۵ چه بسا در داوری به خطا رفته باشم! اما گواهی اسناد با داوری دو ستم همخوانی ندارد. پس حق را به راین دادم که نوشت: گرچه وضع مردم ایران به زمانه سلطنت ناصرالدین شاه رو به پریشانی نهاد، اما «به دوران مظفرالدین شاه «همراه با جور و ستم، به اعلی درجه شدت رسید!» ۴۶

شاه بیمار امیدش را به نیایش و اعیاد مذهبی بست تا بلکه شفا دست دهد. عید اضحی، جشن خاتم المومنین، جشن ولادت علی، شب ولادت امام زمان، عید غدیر خم، عزای خامس و اعیاد دیگری از این دست را هرگز فراموش نمی کرد. چنان که در ۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م «سالی دوازده هزار تومان» برای طلاب مستمری وضع کرد و فرمانی داد، در این راستا: «هر کس از اعقاب من که سلطنت دارند این وجه را به طلاب عسکرین نرسانند، یقین من از او راضی نخواهم بود» ۴۷!

چنین بود که برای نخستین بار در تاریخ ایران اعیاد مذهبی جای اعیاد ملی را گرفتند. افزون بر سوگواری دوماهه محرم و صفر، «شب های جمعه تمام سال در اندرون روضه خوانی» می آراستند. جمله اعیاد مذهبی را رونق بی سابقه دادند، بویژه «روز میلاد مبارک حضرت خامس آل عبا علیه السلام» را. ۴۸ در آن روز همه ساله دستور چراغانی داده می شد. ۴۹ شاه دستور داد که آن عید را همه ساله جشن گیرند و چراغانی و آتش بازی نمایند. «این جشن از آن روز در مملکت ایران معمول شد». ۵۰

### در دینداری شاه باز سپهر نوشت:

«اعلیحضرت همایونی از پیروان مذهب شریعت امامیه جعفریه است. خصوصاً به حضرت امیرالمومنین و فرزندش ابوالفضل العباس علیهم السلام. چون اسم مبارک ایشان را شنود حالتش دگرگون شود. اگر کسی اعلیحضرتش را به نام نامی علی مرتضی و ابوالفضل سوگند دهد، هر

۴۴ محمد شریف کاشانی: واقعیات اتفاقیه در روزگار، به کوشش سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص. ۴۰. چنان که آدمیت هم در آخرین کتابش گزارش داده، نسخه خطی این کتاب را من در کتابخانه ملک یافتم. یکی از دانشجویان دانشکده حقوق بر عهده شناخت که این متن را به عنوان رساله دکتری خود ارائه دهد. اما همینکه از ایران درآمد، این نسخه در کتابخانه گروه تاریخ، به دست خانم اتحادیه افتاد و به نام و به حساب خودش منتشر کرد، بی آنکه از ایابنده این نسخه یادی نکند! آدمیت در آخرین کتابش از این ماجرا یاد کرده است.

۴۵ فریدون آدمیت: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، انتشارات پیام، چاپ دوم کانون کتاب ایران، سوئد ۱۹۸۵، ص. ۱۶۴. باید اعتراف کنم که به رغم دوستی و همکاری من هرگز با این دیدگاه فریدون توافق نداشتم. گرچه او عزت نفس داشت و این گستاخی ها را به من می بخشید.

۴۶ راین، انجمن های سری، ص. ۳۶.

۴۷ عبدالحسین خان سپهر:، مرآت الوقایع مظفری، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۴۶، ص. ۱۹۳.

۴۸ همانجا.

۴۹ مهدی ملک زاده: تاریخ مشروطیت ایران، ۳ جلد، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳، ص. ۱۱۳.

۵۰ همانجا، ص. ۱۰۷.

حاجت او را برآورده دارد»!<sup>۵۱</sup>

عین السلطنه عموی شاه درستایش از اربابش گواهی می داد: شاه ایران «خیلی مقدس هستند. نماز و روزه ترک نمی شود. در ظروف نقره و طلا چیزی میل نمی فرمایند. از محرمان و مسکرات به کلی کناره دارند... اما دهن بین است. از خود رای و تدبیری ندارد»!<sup>۵۲</sup> همو می افزود: شاه ایران «اختیار رای خود را ندارد. تماشش به دست صدراعظم (عین الدوله) است و آب بدون اجازه او نمی خورد»! دیگر این که شاه هر بار که از کاخ بیرون رفت «پول های خزانه» را بیرون کشید. دستکم ناصرالدین شاه «در ظرف یک سال» پول خزانه را جمع آوری می کرد. اما «اکنون از کجا می شود منبع پول جمع کرد»؟ مدت «هشت ماه است که یک دینار نه از ولایات نه از خزانه به مردم موجب داده نشده، سر همه بی کلاه است. در خزانه پول نیست و ولایات مغشوش»<sup>۵۳</sup> هرگز ایران به این روز دچار نشده بود.

باز گواهی دادند: «مظفرالدین شاه آلتی بود در دست عده ای از درباریان بی علم و فاسد که ممر و مدخل معاش خویش را از چپاول ملت و غارت مملکت» قرار داده بودند. آنچه شاه از پدر خود به ارث دریافت کرده بود، بسیاری از ذخایر و اموال سلطنتی و ملی را تبذیر نموده «لهذا مجبور به استقراض از خارجه شد. پس از وصول آن تمامی را چه صرف مسافرت فرنگ و چه بذل درباریان کرد».<sup>۵۴</sup> پیشیزی به خزانه نداد. عین السلطنه سالور دوران ناصری را با دوران مظفري می سنجید و می نوشت: «آن مداخل ها که شاه شهید داشت از میان رفته»! اکنون «مفسدین در کوچه و بازار» علیه مظفرالدین شاه و صدراعظم «با الفاظ رکیک و مستهجن» شعر می خوانند!<sup>۵۵</sup>

شاه در فرمانبرداری از برخی از علما، دست آنان را در آزار اقلیت ها باز گذاشت. به مثل در ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۴ ق/ ۱۸۹۷ میلادی، خبر شدند که در اصفهان «یک یهودی از سقاخانه مسلمانان آب خورده! در دم به محله یهود سرازیر شدند. کتک زیادی به یهودیان زدند... سرانجام به حکم علمای عظام قرار شد که طایفه یهود وصله قرمزی (یهودانه) به پیش سینه بدوزند». پس آمدند از نقره نشانی ساختند و کلمه «موسائی» به پوشاک یهودیان چسپاندند.<sup>۵۶</sup> نیز به «منع معاشرت مسلمان با یهودی» برآمدند! به مثل سید ریحان الله نامی ظاهر شد و به پرخاش آمد که از چه رو در تهران یهودیان نشان زرد (یهودانه) بر سینه نمی زنند! پس در همان ماه او باش را به محله یهود سرازیر کرد. «بیچاره آن کسی که یهودانه به سینه نداشت. آن بدبخت را به زور نزد سید می بردند. جلا د آماده بود که موی او را بتراشد و یهودانه را بر سینه اش نصب کند».<sup>۵۷</sup>

ولیعهد هرگز خم به ابرو نیاورد. برخلاف جد و پدرش هرگز به پیشبانی از اقلیت ها برنخواست.

- 
- ۵۱ سپهر، مرآت الوقایع مظفري، یاد شده، ص. ۴۶ و ۴۷.
- ۵۲ سالور (عین السلطنه): روزنامه خاطرات، روزگار پادشاهی مظفرالدین شاه، جلد دوم، به کوش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۶، ص. ۱۰۲۷.
- ۵۳ همانجا، ص. ۱۰۳۹.
- ۵۴ عباس اسکندری: تاریخ مفصل مشروطیت، تهران، انتشارات غزل، ایران، ۱۳۶۱.
- ۵۵ همانجا، ص. ۱۰۶۷.
- ۵۶ سپهر، مرآت الوقایع، یاد شده، ص. ۱۰۷.
- ۵۷ «مدرسه آلیانس اسرائیلی»، در: کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران. در این فصل وضع یهودیان را آورده ام.

گزارشی به دست می‌دهم از یک سیاح فرانسوی که گواهی داد: آقا نجفی در «گفتگو» و مشورت با «فونسولگری انگلیس» اعلام کرد که از آن پس «پوشاک یهودیان و ارمنیان حتی فرنگیان باید متحد الشكل باشد و رفتارشان متناسب با اسلام». ۵۸.

### امتیازات و وام‌ها:

از پولدوستی شاه فرنگیان بهره گرفتند. رشوه دادند و دست روی ذخایر ایران گذاشتند. از آنجا که شاه بیمار بود تا توانست امتیاز فروخت. در آمدش را به جیب ریخت و دیناری به خزانه نپرداخت. دولت‌های غربی از بی‌لیاقتی او سود جستند. به جان زیر و روی ایران افتادند. به زمانه او وام‌های پی‌در پی خزانه را به ورشکستگی کشاند. از شدت فقر حقوق کارمندان ضبط شد. اما شاه با دستیاری و تشویق آرتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس وام گرفت. شاه پول سفر می‌خواست و حال آنکه ایران در تنگنای مالی به سر می‌برد. به ناگزیر دست به اعطای امتیازات گوناگون زد. چنان که هاردینگ خود در خاطراتش یاد کرده است.<sup>۵۹</sup> به ناگزیر در ۱۹۰۱ هزار لیره «وثیقه عایدات شیلات بحر خزر» را بی‌مشورت با ارکان دولت بالا کشید.<sup>۶۰</sup> نیز سرخود امتیاز راه آهن را به روس‌ها واگذار و امتیاز بانک را به آلمان.

در این میان بخشی از بانک شاهی به دست انگلیس‌ها افتاد. «بانک آلمان» به آلمان‌ها رسید. «راه آهن و بانک استقراضی و شیلات شمال» به روسیه و «حفریات باستانشناسی در شوش» به فرانسوی‌ها واگذار شد.<sup>۶۱</sup> مهم‌ترین که «هیرمند را از ایران جدا کردند». بحرین «زیر نفوذ انگلیس‌ها» رفت. در ازای اخذ وام، «کنترل گمرکخانه به روس‌ها واگذار شد»!<sup>۶۲</sup> دولت روسیه در رقابت با انگلیس‌ها و میسیونرهای مستقر در ارومیه، به خیال «کشیدن خط راه آهن به تبریز» افتاد.<sup>۶۳</sup> شاه کاوش در آثار عتیقه شوش را نیز به فرنگیان سپرد و از این راه پول کلان اندوخت.

مهم‌ترین امتیازی که شاه به انگلیس‌ها داد، همانا امتیاز نفت بود که در ۱۹۰۱/۱۳۱۷ قمری امضا شد. شاه «انحصار استخراج» را به دارسی (Knox D'arcy) بخشید. امتیاز نفت را هاردینگ وزیر مختار انگلیس آراست و به آسانی از چنگ دولت ایران درآورد.<sup>۶۴</sup> به سخن دیگر وزیر مختار از «پول پرستی» شاه بهره جست و امتیاز را به امضا رساند.<sup>۶۵</sup> منگول بیات می‌گوید: در ماجرای این امتیاز امین‌السلطان که «رابط» بود با هاردینگ هم‌دست شد.<sup>۶۶</sup> نمی‌دانیم! اگر چنین بود، هاردینگ در

58 Victor Bérard : Les révolutions de la Perse, Paris, Librairie Armand Colin, 1910, p.146.

۵۹ ارتور هاردینگ با سمت وزیر مختاری در ۹ فوریه ۱۹۰۱ به ایران آمد و تا ۱۹۰۶ به سمت خود ادامه داد.

۶۰ هدایت، گزارش از ایران، یاد شده، ص. ۱۶۳.

۶۱ اسمعیل راین: انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت، تهران، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، ص. ۲۴.

۶۲ میلادی. پاولویچ؛ و. تزیای، س. ایرانسکی: انقلاب مشروطه ایران، ترجمه هوشیار، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۷، ص. ۳۵.

63 Claude Chayet à Théophile Délcassé, Tiflis, le 3 Avril 1904.

64 R. Ferrier : The History of the British Petroleum Company, Cambridge University Press, 1982 .

65 Hardingue, (Sir Arthur H.) : A Diplomatist in the East, London, Jonahatan Cape Limited, 1928, p.325.

66 Mangol Bayat: Mysticism and Dissent Socio-religious Thought in Qajar Iran, New York, Sura-cuse Univerity Press, 1982, p.26.

عزل امین السلطان شرکت نمی کرد! بھر رو، از عایدات امتیاز نفت ۱۶ در صد به ایران پرداخت شد. ۱۰۰۰ لیره نقد و ۲۰ هزار لیره سهم به دولت رسید. ۳ در صد هم «به خوانین بختیاری دادند تا مانع تعدیات ایل نشوند... بعضی از کارکنان هم به نوائی رسیدند». ۶۷ باقی یکر است به جیب شاه ریخته شد تا بتواند راه سفر فرنگ را در پیش گیرد.

نفت به کنار، انگلیس ها توانستند برای سالیان دراز در جنوب ایران مستقر شوند. به راه جدا کردن خرمشهر و به یاری میسیونرهای امریکائی که با انگلیس ها همراه بودند، درارومیه مستقر شدند. آن «محال» را به خاک و خون کشیدند. واژه خرمشهر را برداشتند و در خرسند کردن اعراب «محره» را بر جایش نشانند. در پیروی از عثمانی هم کوشیدند جنگ عیسوی و مسلمان را در منطقه بیافرینند. راه تجزیه ایران را بگشایند. روس ها ایستادگی کردند و پا نگرفت.

به دنبال روس و انگلیس، سرمایه داران آلمانی سربر آوردند. اینان دست شاه را خوانده بودند. می دانستند که بیمارگونه به دنبال پول است. در دم وامی به مبلغ ۲۵ میلیون مارک تدارک دیدند و به جیب شاه ریختند. یکی در جهت برپائی انبار زغال سنگ در جنوب و دیگر کشیدن یک راه شوسه از قصر شیرین تا کرمانشاه. در تهران نیز یک آموزشکده برای آموزش زبان آلمانی را بنیاد کردند. بنا بود که هزینه تدریس استادان را هم خودشان بر عهده گیرند.<sup>۶۸</sup> نمی دانیم به کجا رسید.

بحران مالی هم که از ۱۹۰۴م/۱۳۲۱ق. آغازید، با شیوع بیماری های عفونی، از آن میان وبا، همزمان شد. مرگ و میر بالا گرفت. بدیهی است که قحطی و تنگی به دنبال آمد. نان پیدا نمی شد. دولت قادر به سیر کردن شکم مردم و پرداختن دستمزدهای کارمندان نبود. در این تنگنا، شاه ایران به جای این که یاری رسان باشد، دستور داد جمله کارمندان دستمزد خود را به دولت ببخشند، «منهای درباریان و رجال» تا این که به خودش زیان نرسد!

تا ۱۳۲۲ق/ ۱۹۰۵ میلادی دولت ایران دو قرضه «توسط بانک انگلیس از هند» گرفت به مبلغ ۱۹۰ هزار لیره. یکی در ۱۳۲۱ قمری/ ۱۹۰۴ میلادی و یکی دیگر در ۱۳۲۳ قمری/ ۱۹۰۵ میلادی به مبلغ ۱۰۰ هزار لیره<sup>۶۹</sup> آنهم «با اجازه روس ها!» چندی نکشید که فرانسوی ها هم به دنبال مذاکراتی که در ۱۹۰۵ با دولت ایران داشتند، یک «سندیکای مطالعات مالی» به راه انداختند.<sup>۷۰</sup>

تنها خبرخوش این بود که در ۲۳ ژوئیه همان سال، دولت عثمانی پذیرفت که محدودیت های داد و ستد با ایران را لغو کند.<sup>۷۱</sup> در این راستا آمدند و هر دو کشور یک سرویس پستی راه انداختند. برای نخستین بار ۶۶۲ بسته، هر بسته ۱۵ کیلو میان این دو کشور رد و بدل شد.

در ۲۹ آوریل ۱۹۰۶ / ۱۳۲۴ قمری، کمپانی هامبورگ- امریکا هم وارد میدان شد تا در آینده نه چندان دور «کشتی های تجاری را از بندر هامبورگ به بنادر اروپا و از آنجا به خلیج فارس انتقال دهند».<sup>۷۲</sup> برای پیشبرد این نقشه چنین صلاح دیدند که سفیرشان (Comte Rex) را بردارند و جای او

۶۷ مخبر السلطنه هدایت: گزارش ایران، یاد شده، ص. ۱۶۴.

68 Apachier le Maugin à Léon Borgeois, Téhéran, le 11 mai 1906, doc. no. 15 (Perse, Politique Etrangère, Volume 1).

۶۹ مخبر السلطنه هدایت: گزارش ایران، یاد شده، ۱۶۳.

70 «Syndicat d'Etudes Financières en Perse », Téhéran, le ۲۲ Mai ۱۹۰۷ (Perse, Finance, Volume ۳).

71 Istanbul, le 6 Aout 1904, (Mésopotamie Volume 2).

72 Maurice Bompard au Ministère des Affaires Etrangère, Téhéran le 29 Avril 1906 (Perse, Politique

را به سترنریچ نامی (Stenrich) بدهند که از «سیاست جهانی» آگاهی داشت. مهم ترین که قرارنامه مفصلی، در هفت ماده با ایران بستند و بانک آلمانی<sup>۷۳</sup> را بر پا داشتند. در ماده دوم این قرارداد گفته می شد «این بانک مجاز است به «امور مالی و تجاری» نیز بپردازد. مهم ترین که حق داشتند بدون پرداخت عوارض گمرکی، آزادانه «مبل و اثاثیه و پول» وارد کنند.<sup>۷۴</sup>

در ربط با آلمان آدمیت نیز از «بانک تجارت» سخن گفته است.<sup>۷۵</sup> اما دولت روسیه این امتیاز را خوش نداشت. بر آن بود که «دوام نخواهد داشت». ایستادگی می کرد تا «بانک نوینی در ایران بر پا نشود».<sup>۷۶</sup> اکنون آشکارا گفته می شد که: «خوب است دولت فرانسه در امور مالی ایران مداخله کند!» دریفوس نامی (Drayfus) که مدیر سندیکا بود، می گفت: «ما دریافتیم که زمان برای برپائی این سندیکا مناسب است». پس باید با بانک های ایران کنار آمد. از آن میان با بانک ملی، با بانک تومانیانس که شعبه هائی در شهرهای ایران دارد. نیز با بانک حاج محمد حسن امین الضرب در شهر مارسی و شرکت مقصودیه با سرمایه ۱۰۰ هزار تومان، شرکت پارس، و نیز با شرکت عمومی که امتیاز راه اردبیل به آستارا را عهده دار است.<sup>۷۷</sup>

اما مهم ترین اقدام دولت ایران همانا «برپائی بانک ملی» بود که با سرمایه ۱۵ میلیون تومان و به همت یک تاجر ثروتمند پا گرفت. به گزارش کارگزار فرانسه در ایران، دولت آلمان هم کمک مالی و اعطای وام را تعهد کرد. نیز برپائی «یک انبار زغال سنگ را در جنوب ایران و درست کردن راه قصر شیرین به کرمانشاه را به گردن گرفت. همزمان برپائی «یک آموزشکده پزشکی» را تدارک دید که از چند و چونش آگاهی نداریم. آنگاه نوبت به وزیر مختار نوین هلند ستولر (Stuler) رسید. او نیز «آبیاری اهواز» را برعهده شناخت.<sup>۷۸</sup>

صدر اعظم، عبدالمجید میرزا عین الدوله ناگزیر شد دست به دامن اروپا بشود. بانک شاهی که بانیانش خود انگلیس ها بودند، پذیرفت که «یک وام دراز مدت به مبلغ ۷ میلیون تومان و با بهره ۸ درصد» ساز کند. روس ها به مخالفت برخاستند و به تهدید برآمدند که «همه کمک های مالی را که به ایران داده اند، باید پس بدهند». از جمله وامی را که در ۱۹۰۰م/۱۳۱۷ قمری از بانک استقراسی روس، در ربط با سفر شاه به فرنگ گرفته بودند. سرانجام و به ناگزیر عین الدوله ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان از بانک شاهی گرفت زیرا که شاه باز به خیال سفر فرنگ افتاده بود.<sup>۷۹</sup> «دولت ایران ۲۲ میلیون روبل» به دولت روس مقروض شد. مخبرالسلطنه اعلام کرد: «خزانه خالی است و دولت محتاج پول!» آنگاه افزود:

Etranère, Volume 1)

73 Deutsche Oriental Bank

74 « Convention entre le gouvernement persan et la Deutsche Orient Bank », le 7 Juillet 1907, doc ; no. 58 (Perse, Finances 111)

۷۵ آدمیت، اندیشه ترقی، یاد شده، ص. ۸۷.

76 Paul Cambon à Stephen Pichon, Berlin, Télégramme de 31 Juillet 1907, doc, no. 125 (Perse, Finances, volume 3).

۷۷ همانجا.

78 Apachier le Magin à Léon Bourgeois, Téhéran, le 11 Mai 1906 (Perse, Finances, volume 3) .

79 Apachier le Maugin à Léon Bourgeois, Téhéran le 8 Octobre 1904, doc. no. 55 (Perse, Finance, volume 3)

«مردم آنکه در شمال است خودش را به روس بسته و آنکه در جنوب است به انگلیس»<sup>۸۰</sup> به سخن دیگر یکپارچگی ایران در خطر بود.

### از روزنامه ملانصرالدین

در پرداخت وام نخست روس ها پیشقدم شدند. ۳۱۴ هزار و ۲۸۱ لیره به مدت ۱۵ سال از طریق بانک شاهی برای شاه جور کردند. اما شاه دَله هنوز خرسند نبود. به روزهای تنگی، صدر اعظم را واداشت که ۱۰۰ هزار لیره هم از انگلیس ها بگیرد. در ۳ مارس ۱۹۰۵/محرّم ۱۳۲۳ قرض دولت به بانک شاهی به ۲۲۹۰۰۰ لیره رسید. مشیرالدوله در نگه داشتن جایگاه<sup>۸۱</sup> خود ۷۵۰۰۰ تومان به خزانه داد.



نصرالسلطنه ۱۲۰۰۰۰ تومان پرداخت و از این راه به وزارت پست و تلگراف رسید. شاه باز هوای سفر و شکار کرد.

در این گورو دار خبر رسید که عثمانیان با بهره گیری از وضع نابسامان ایران ارومیه را اشغال کرده اند، یک واحد از قشون سواره را به ارومیه گسیل داشته اند.<sup>۸۲</sup> آشفتگی ایران جبران ناپذیر بود. این رویداد ها همزمان بودند با انقلاب قفقاز و کشتار ارامنه در ترکیه که در جای خود به دست خواهیم داد. در آذربایجان، آزادیخواهان به تبعیت از قفقاز بسیج شدند. از «منابع سّری» خبر می رسید که «ارامنه انقلابی» تحت تاثیر قفقاز به حرکت درآمده اند. برخی تدارک سلاح دیده اند.<sup>۸۳</sup> این هم دیده شده

بود که برخی از «مشروطه خواهان» در جهت انتقام به جای آباد کردن، دست به تخریب «بناهای عمارت ناصرالملکی و هدایت خانی» زدند. خانه های دولتمندان را نشانه رفتند. چنان که ممتحن الدوله شگفت زده در خاطراتش می نوشت: «بنده نمی دانم که مشروطه خواهی و آزادی چه ربطی با ساختمان تاریخی و انهدام آنها دارد»<sup>۸۴</sup>؟ در ربط با سران حکومت بیشتر دولتمردان دوران ناصری را کنار زد و به جایشان شاهزادگان و اقوام خودش را به دولت تحمیل کرد. به قول مخبرالسلطنه از این راه «آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید!»<sup>۸۵</sup>

اکنون در بهره گیری از بلاهت شاه، روس و انگلیس در رقابت با یکدیگر دست به کار شدند. از پول پرستی او بهره گرفتند. رشوه دادند و شاه را تا بیخ گلو مقروض کردند. روس ها به پشتیبانی از محمدعلی میرزا ولیعهد برخاستند. انگلیس ها هم کوشیدند ایران را از چنگ روسیان به درآورند.

۸۰ مخبرالسلطنه هدایت، یاد شده، ص. ۱۶۹.

۸۱ آرتور هاردیگ به وزارت خارجه انگلیس، تهران، گزارش محرمانه مورخ ۱۰ مه ۱۹۰۵، به نقل از راتین، انجمن

های سّری در انقلاب مشروطیت، یاد شده، ص. ۳۱-۳۰.

82 Apachier le Maugin à Léon Bourgeois, 11 Mai 1906, Télégramme, doc. no. 11 (Perse, Politique étrangère, volume 1)

83 A. Nicolas à Léon Bourgeois, Téhéran, le 5 Juillet 1905, doc ; no. 21 (Perse, Politique. Intérieure, volume 2).

۸۴ مهدی خان ممتحن الدوله: خاطرات، به کوشش حسینقلی خان قشقائی، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲، ص. ۲۳۴.

۸۵ همانجا، ص. ۱۳۲.

از این رو بود که آشکارا به پشتیبانی از شاه و علما برآمدند.<sup>۸۶</sup> چنین بود که وزیر مختار انگلیس آرتور هاردینگ، به گفت خودش به یاری برخی از علما برنامه اسلامی کردن ایران را تدارک دید و پیاده کرد.<sup>۸۷</sup> گرچه انگلیس ها از دیر باز نقشه ویرانی ایران را در سر داشتند. چنان که از دیر باز سفیر انگلیس سرگور ازیلی می نوشت: «بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم»!<sup>۸۸</sup>

### بیماری های شاه :

از ۱۳۱۵ ق/۱۸۹۷ م بود که نشانه های بیماری قلبی شاه و پی آمدهایش رو شد. نشانه های «افلیج» پدیدار شدند. عضلات سستی گرفتند. رعشه دست داد. اطرافیانش با احتیاط گزارش دادند که «مزاج مبارک اعلیحضرت را مرض عصبی پدید آمد و پا را به شدت آزرده داشت». به سخن دیگر نشانه های بیماری نقرس بروز کرد. رفته رفته افلیج رو نمود. حرکت پاها رو به کندی گذاشت. نیاز به مالش همه روزه افتاد. پزشکان جور و اجور گردآمدند.

درباریان بسی کوشیدند که مردم از بیماری شاه خبردار نشوند. اما خبر در شهر پیچید. تا جائی که در تهران یکی از «نمک ناشناسان» شهرت داد که «اعلیحضرت شهریاری دیگر از بستر بیماری» برخواهد خاست! شاه در پیروی از «عدل مظفری»، همینکه از ماجرا خبردار شد، در دم «امر فرمود گوش آن خائن را بریده مهارش کردند و در شهر گردانیدند و نفی بلدش ساختند»!<sup>۸۹</sup> آن نمک ناشناس به کنار، خواهیم دید که مردم ناخرسند بودند و علیه شاه ترانه های مستحجن می سرودند.

درمان شاه را دکتر شنایدر Schneider پزشک فرانسوی برعهده شناخت.<sup>۹۰</sup> هر آینه برخی از ایرانیان بر او خرده گرفتند و در «صمیمیت» او تردید کردند. بهر رو، این پزشک از ۱۳۱۳/۱۸۹۶ ق تا ۱۳۲۴/۱۹۰۶. از بالین شاه دور نشد. برخلاف دیگر پزشکان از بیماری شاه بهره نگرفت. از این رو انگلیس ها در کمین بودند تا بلکه حکیم باشی را از بالین بیمار دور کنند و دکتر ژورژ George انگلیسی را برجایش نشانند.<sup>۹۱</sup> در واقع در صدد بودند که از این راه افسار دولت را به دست گیرند. در گزارش های پسین از غیبت حکیم شنایدر در واپسین روزهای های شاه یاد خواهیم کرد.

از میان پزشکان ایرانی که بر بالین شاه بودند می توان از خلیل خان عالم الدوله، میرزا شیخ حسن علی محمد (شیخ الاطبا) و دکتر لقمان الدوله یاد کرد. می دانیم که این لقمان الدوله مدرسه ای هم به نام لقمانیه برپا کرده بود. در آن نهاد زبان و ادبیات فرانسه تدریس می شد.<sup>۹۲</sup> خود او هم زبان فرانسه

86 Voyage du Chah, op, cit, Téhéran ; le 2 Avril 1900 .

87 A.Hardinge : A Diplomatist in the East, London, Jonhatan Cape, 1928.

88 Sir Gore Ousley to Lord Viscount, June 1814, Public Record Office, F.O. 60 /4.

۸۹ سپهر ، مرات الوقایع مظفری، یاد شده، ص. ۱۷۹.

۹۰ دکتر شنایدر در ۱۸۹۳ با عنوان پزشک مخصوص کامران میرزا به ایران آمد. در ۱۸۹۴ به دوران ناصری لقب حکیم باشی گرفت. در ۱۸۹۹ به ریاست مدرسه آلیانس فرانسه رسید. در ۱۹۰۱ به عضویت شورای عالی انجمن معارف درآمد. اما مهم ترین سمت او پزشک معالج مظفرالدین شاه بود از ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۶. نک:

H. Nategh : « Les Persans à Lyon (1884-1907), in : Pand à Sokhan, (éds. CH. Balay et C ; Kappler, IFRI, Téhéran 1905, p. 191-199.

91 Affaires Etrangère à Apachier de Maugin, Télégramme Chiffré du Ministre des Paris le 9 Avril 1906 (M.A.E.F.).

۹۲ ناطق: «نهاد های فرنگی مآب تبریز، مدرسه لقمانیه»، دبیره، شماره ۲، ۱۹۸۸، ص. ۶۸-۵۳

را به روانی حرف می زد و می نوشت. در بیماری شاه دکتر لقمان با دکتر شنایدر به همکاری برآمد. از پی آمد های بیماری شاه، یکی هم ضعف اعصاب، رعشه، دلهره و واهمه بود. در این زمینه بیشترین آگاهی های ما از برکت گزارش هائی است که حکیم باشی فرانسوی از طریق سفیر فرانسه در ایران به وزارت خارجه فرانسه<sup>۹۳</sup> منتقل می کرد. بدینسان سفرا و کارگزاران با جزئیات حال شاه را به دولت های متبوع خود گزارش می کردند.

اکنون در ربط با بیماری شاه، بسته گریخته زمزمه هائی در میان مردم به گوش رسید. همه کوشش دربار در این بود که مردم از چند و چون بیماری آگاه نشوند. اما خبر پیچید. برغم این که به پزشکان فرنگی معالج شاه<sup>۹۴</sup> حکم شده بود که از احوال فرمانروای کشور سخنی به میان نیاورند، مردم کوچه و بازار ترانه ها ساز کردند. اطرافیان فرنگی شاه آشکارا شاه را «مرد بیمار و علیل» می خواندند.<sup>۹۵</sup> یکی از علائم ضعف اعصاب، یکی هم ترس از رعد و برق بود. شاه بیش از هر چیز از «آسمان قرنبه» می ترسید. از این رو همین که به سلطنت رسید فرمان داد جمله چنار های باشکوه و هزار ساله کاخ را از بیخ گردن زدند! به گفت سفیر فرانسه ترس شاه در این بود که مبادا «آن چنار های باشکوه ناقل رعد و برق شوند و یا آدم کشان را پناه دهند و پنهان کنند»!<sup>۹۶</sup> در این رویداد سیمون Simon «باغبان سوئیسی کاخ زارزار می گریست. چنان که در نامه اش «شرح این جنایت» مدهش را با آب و تاب به وزارت خارجه فرستاد. باغبان بیچاره به قول خودش «خود او را مسئول این قربانی می دانست».<sup>۹۷</sup> شاه در سفرنامه اش هم بارها ترس خودش را از رعد و برق به قلم کشیده است. از این دست که «بعد از نهار خوابیدیم. قدری که خوابمان برد، از صدای رعد و برق بیدار شدیم. دیگر هرچه کردیم خوابمان نبرد»!<sup>۹۸</sup>

حتی تاج السلطنه خواهر شاه هم در خاطراتش از داستان رعد و برق سخن راند. از این دست که: «این برادر عزیز من از رعد و برق خیلی ترسناک و معتقد به جن و پری و موهومات بوده است. از این رو سید بحرینی... در انقلاب هوا و تیرگی رعد و برق، البته باید در حضور باشد و شروع به خواندن اسم اعظم و آیات نماید».<sup>۹۹</sup>

به گواهی مخبر السلطنه هدایت هر بار که رعد و برق در می گرفت، شاه «از ترس زیر عبای سید بحرینی» می رفت و پنهان می شد.<sup>۱۰۰</sup> اعتقاد شاه به این سید بسی بیشتر از اطرافیانش بود. داستان رعد و برق هم سفیر فرانسه در تهران گزارش می داد:

«شاه از همه چیز می ترسد. از رعد و برق، از طوفان، از وبا، از دیفتری و از آدمکشان خیالی. از آنجا

۹۳ آگاهی ما در زمینه بیماری های شاه و وضع ایران در آن سال ها از گزارشات خطی سفرا و قونسولان است به وزیر خارجه که رونویسی کرده ام و به دست می دهم.

94 Albu. حبلأ بئكد Adock، كودة بئكد Lindley، بئكد Gerge، بئكد Schneider، بئكد.

۹۵ پیتز آوری: تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیع مهرآبادی، تهران، چاپخانه صفا، ۱۳۶۳، ص. ۵۶.

96 Balloy à Louis Berthollet, Téhéran, 11 Novembre 1896, doc, no. ۵۰.

۹۷ سیمون به وزارت خارجه ۱۸۹۶، اسناد خطی وزارت خارجه (سیاست داخلی، کارتن ۲).

۹۸ سفرنامه مبارکه مظفرالدین شاه به فرنگ، تهران، کتاب فرزاد، ۱۳۶۱، ص. ۵۵.

۹۹ خاطرات تاج السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۱، ص. ۷۲.

۱۰۰ مهدی قلی خان هدایت: خاطرات و خطرات، یاد شده، ص. ۱۴۲.

که نامه های تهدید هم دریافت می کند ترسش بیشتر شده و از سایهء خودش هم می هراسد»<sup>۱۱</sup>. تاج السلطنه به کنار، ترس از رعد و برق را رشديه نیز به تفصیل نقل کرد. از جمله نوشت: «سفیر انگلیس به حضور شاه باریافت. قضا را در همان روز... رعد و برق سختی شد. غرش شدید شاه را ترساند و لرزاند»<sup>۱۲</sup>. از بد حادثه، دو سید در بازار کشته شدند. شاه اندیشناک شد. زیرا که «کشته شدن آن دو سید در همان روزی بوده است که رعد و برق اتفاق افتاده بود»<sup>۱۳</sup>! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! شاه دری وری هم زیاد می گفت. به مثل در یک دستخط رسمی و بی معنی به مرتضی قلی خان صنیع الدوله می نوشت: «به قول خان دائی ماشاءالله، ماشا الله، ماشاءالله قربانش برم انشاءالله»<sup>۱۴</sup>!

مظفرالدین شاه در زن بارگی هم لنگه نداشت. افزون بر زنان بی شماری که صیغه کرد، پس از مرگ پدرش نیز ۳۰۰ تن از زن های او را به حرمخانه خودش انتقال داد. چه بسا جماع بی حد و حصر در عود بیماری و ضعف اعصاب شاه دخیل بوده باشد!

### سفر های شاه:

مظفرالدین شاه به امید بهبودی و خوشگذرانی با پول روس ها و انگلیس ها سه بار راهی فرنگ شد. قونسول فرانسه در تبریز گزارش می کرد که در سفر اول در غیاب شاه، محمد علی میرزا ولیعهد هم که به «ددمنشی شهرت» داشت، به رسم پدر و در غیاب پدر دست به ضرب و شتم، دست به کار چاپیدن مردم شد. از آنجا که احدی را یارای پرداخت مبلغ درخواستی را نبود، ولیعهد چند تن را به دم توپ گذاشت و کشت»!

در زمینه سفر نخستین، آرتور هاردینگ گزارشی محرمانه به وزارت خارجه فرستاد. و بخشنامه سفر را هم به دست داد. در این روال که «عده کثیری در التزام ملوکانه هستند و صدراعظم می کوشد از هزینه بکاهد. تاراج و غارتگری های عجیب رجال درباری، بیش از ولخرجی های خود شاه به خزانه مملکت لطمه وارد می کند»<sup>۱۵</sup>. به هر رو برای این سفر یکم «یکصد هزار لیره» گرد آوردند. چهل هزار لیره هم صدراعظم پرداخت. از آنجا که خزانه خالی بود دست به دامن بازرگانان شدند. «مردم می بایست طی چند سال این خرج سفر را به صورت مالیات پردازند»<sup>۱۶</sup>!

در ۱۲ آوریل ۱۹۰۰/۱۲ ذیحجه ۱۳۱۷ق شاه راهی سفر شد. نخست خزانه دولت را تهی کرد. گمرک آذربایجان را به بلژیکیان وا نهاد. نخستین وام از سوی آن دولت به مدت ۷۵ سال و با فرع صدی پنج به دولت ایران پرداخت گردید.<sup>۱۷</sup> افزون بر این ۲۸ میلیون منات که برابر ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار لیره بود، با بهره ۵ درصد از روس ها ستاند. به دنبالش بی آنکه با اهل دولت مشورت کند، سر خود عواید گمرکات

101 René de Balloy à Claude Louis Berthollet, op. cit.

۱۰۲ شمس الدین رشديه: سوانح عمر، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

۱۰۳ رشديه، یاد شده، ص. ۱۰۸.

۱۰۴ همانجا، ص. ۱۰۲.

۱۰۵ همانجا.

106 «Voyage du Shah de Perse» 1900, (Perse, Affaires politiques diverses, Série B, carton 2, M.A.E.F.).

۱۰۷ اسماعیل رائین: انجمن های سری در انقلاب مشروطیت، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ دوم، ۲۵۳۵، ص.

۲۷.

کشور را به دولت روسیه وا گذاشت.<sup>۱۰۸</sup> از میان اهل دولت احدی را «یارای اعتراض نبود».<sup>۱۰۹</sup> در این سفر هنوز هیچ نشده نشانه های بیماری هویدا شد. شاه «خسته و بیمار می نمود». قونسول فرانسه در تبریز فرانسه گزارش می داد که «زندگی شاه به موئی بسته است. چه بسا حمله های قلبی که در همین روزها روی داده عاقبت چندان خوشی نداشته باشد».<sup>۱۱۰</sup> با این همه شاه ایران به هر روستا که رسید رخت انداخت. ۸۰۰۰ حیوان بارکش را به دنبال خود کشید و روستائیان را وادار به پذیرائی کرد. روستاها «زیر لگد قاطران و اسبان پایمال شدند و محصول سال برباد رفت».<sup>۱۱۱</sup> آنگاه به سراغ بازرگانان رفت. در این راستا هم ۲ کرور، به ارباب دیوانی، ۲۴ کرور مقروض شد!<sup>۱۱۲</sup> بدیهی است که وام های پی در پی خزانه رابه ورشکستی کشاند. و مردم را گرسنه به حال خود رها کرد. از شدت فقر حقوق کارمندان سخن می رفت. دستور رفت کارمندان دستمزد خود را به دولت ببخشند، «منهای دربار و رجال»!<sup>۱۱۳</sup>

مظفرالدین شاه پول سفر می خواست و ایران در تنگنای مالی به سر می برد. شاه حتی به بازرگانان داخله ۲ کرور، و به ارباب دیوانی، ۲۴ کرور مقروض بود.<sup>۱۱۴</sup>

سفر به فرنگ: شاه بیمار به امید درمان به ناگزیر به خیال سفر فرنگ افتاد. برنامه سفرش در اصل رسیدن به آب های معدنی Contrexéville در فرانسه بود. شفا از این آب می طلبد. در طول سفر «خسته و بیمار می نمود. اطرافیانش نگرانش بودند. چنان که می گفتند «زندگی شاه به تار موئی بسته است»! از بد حادثه پلیس فرانسه هم راست یا دروغ، خبر می داد که «یک گروه انقلابی ناشناس قصد دارد یکی از فرزندان شاه را که در فرانسه زندگی می کند، بکشد». خبر را «سفیر ایران به شاهزاده اطلاع داد».<sup>۱۱۵</sup> هرچه در اسناد گشتیم دنباله این داستان را نیافتیم.

در این سفر هم نماز و روزه ترک نمی شد. در گذر از مرز به هر شهر و قصبه ای که می رسید «علما به حضور» می آمدند. به ویژه «دسته علمای تبریز» و «روضه خوان ها» که «روضه محرم» می خواندند. در جلفا هم «آقا سید حسین آمد روضه خواند». به قول خودش در راه روسیه نوشت: «پسر بحرینی را به مناسبت محرم فرمودیم آمد آنجا روضه خواند»! «شئون اسلام» شاه هرگز ترک نمی شد. حتی در اندرون نماز جماعت به راه می انداخت.<sup>۱۱۶</sup>

هراس و سراسیمگی همواره در رکاب بود. به ویژه ترس از تونل. در سفرنامه مبارکه، نوشت:

- ۱۰۸ ویلس، یاد شده، ص. ۲۲۹.
- 109 Fernand Souhart à Delcassé, Téhéran, 18 Avril 1900, doc. no. 32 (Carton 2).
- 110 «Voyage de Chah de Perse en France», 1900 (Cartons non inventoriés, Carton 2).
- 111 Fernand Souhart à Delcassé, le 18 Avril 1900, Téhéran, doc. no. 32 (Carton 2).
- ۱۱۲ غلامحسین افضل الملک: افضل التواریخ، مجموعه متون و اسناد تاریخی، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، ص. ۳۹۷.
- ۱۱۳ همانجا.
- ۱۱۴ غلامحسین افضل الملک: افضل التواریخ، مجموعه متون و اسناد تاریخی، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، ص. ۳۹۷.
- 115 Police Générale, 4e Bureau, Paris, le 28 Février 1899 (Carton 2).
- ۱۱۶ سفرنامه مبارکه، ص. ۲۰، ۲۴، ۲۹، ۳۳، ۴۰، ۴۹.

«ما نمی دانستیم که داخل تونل شده ایم. از این تاریکی و ظلمت قلب ما خفه شد و حالت وحشتی دست داد. اسماعیل خان را آواز کردیم که کبریت روش کن! هی فریاد می کردیم کبریت بیاورند و چراغ را روشن کنند. گویا کسی صدای ما را نمی شنید!»<sup>۱۱۷</sup>

در ۲۸ نوامبر ۱۹۰۰ دست خالی از سفر بازگشت. همراه با قروض بیکران به دولت و فرنگیان! وام های ایران «به بانک های روس متجاوز از پنج کروار» شده بود. در این سفر یک بار اتومبیل شاه به دروازه پارک خورد و داغان شد. راننده به پیاده رو پرت شد، اما آسیب ندید. مردم گرد آمدند. شاه وحشت کرد و خودش را به درون یک «گالری» انداخت. همین که حالش اندکی به جا آمد، در غرفه ای «به تیراندازی به سوی کبوتران برآمد». اما تیرش به خطا رفت.<sup>۱۱۸</sup> نظام الدوله رفیعی نیز که از همراهان بود<sup>۱۱۹</sup>، گواهی می داد که کودکان دور شاه را گرفته و به ناشیگری او می خندیدند.

از بدبیماری در ۲ ماه اوت ۱۹۰۰ هنگامی که شاه به «بازدید از کاخ ورسای» می رفت، در خیابان Malakoff «شخصی در لباس کارگری» به او حمله کرد. آن شخص سالسون (Salson) نام داشت و مجهز به «چماق» بود. گویا می خواسته شاه را بزند.<sup>۱۲۰</sup> در گزارش دیگری سخن از «طپانچه» رفته است. وزیر خارجه گزارش دوم را تأیید کرد.<sup>۱۲۱</sup> گفته می شد حکیم الملک که در رکاب بود، طپانچه را از دست ضارب که تابعیت فرانسه را داشت، گرفته بود. ضارب به هنگام دستگیری یک عصا، یک چاقو، یک طپانچه، و یک کیف پول حاوی ۲ فرانک، با خود داشت. به گمان پلیس «ضارب می بایست همدستی داشته باشد»<sup>۱۲۲</sup> شاه سخت ترسیده بود. هرگز انگیزه ضارب و قصد ترور شاه به درستی دانسته نشد.

ماجرای خیابان مالاکوف در میان فرانسویان واکنشی نداشت. اما روحیه شاه بیمار را درهم شکست. واژه «سالسون» ورد زبانش بود. در «سفرنامه مبارکه» هم یاد کرده است.<sup>۱۲۳</sup> تا مدت ها این ماجرا پنهان ماند. حتی حکام خبر نشدند. آنگاه که داستان رو شد، شاه خودش ماجرا را باز گفت. نوشت:

«امروز که روز ششم توقف ماست، واقعه غریبی رخ داد. دیدیم شخص خبیثی پهلوی کالسکه ما ایستاده، یک دستش به دم کالسکه که سرش باز بود، گرفته و در دست دیگر طپانچه دارد و سر طپانچه را روی سینه ما گذارد و می خواهد آتش بزند. وزیر دربار با کمال جلالت بند دست او را گرفته سخت فشار داده، دست این خبیث را از روی سینه ما رد کرده سرانجام طپانچه را ول کرد... ما با کمال قوت که به فضل خدا داشتیم، ابداً بیم و وحشت نکردیم!»<sup>۱۲۴</sup>

- ۱۱۷ سفرنامه مبارکه، یاد شده، ص. ۷۷.
- 118 «Le voyage du Shah», Contrexéville, Agence Havas, le 28 Juin 1900.
- 119 این ماجرا را نظام الدوله رفیعی، پدر بزرگ ما که در رکاب بود برای ما نقل می کرد.
- 120 Leprouste au Préfet de Police, Parhs, Télégramme Chiffré, le 2 Aout, à 9h, 15, 1900 (Carton 2).
- 121 Delcassé à Chargé d'affaires de France à Téhéran, le 28 Novembre 1900, no. 11, Télégramme à chiffrer, Paris, 12 h. 5o.
- 122 Capitaine Poyet (commandant militaire) à Préfet de Police Paris, le 2 Aout 1900 (Carton 2).

۱۲۳ سفرنامه مبارکه، یاد شده، ص. ۵۵.

۱۲۴ همانجا.

چون در این رویداد، امین السلطان و ابراهیم خان حکیم الملک شاه را از خطر رهانیده بودند، به اولی لقب اتابک دادند و به دومی «نشان اقدس». نیز در سپاسگزاری از دولت فرانسه نیز وزیر خارجه مشیرالدوله، نامه ای به کوژه کارگزار سفارت فرانسه نوشت، از این دست:

«نامه شما را دریافت کردم که در آن همزمان با قصد ترور اعلیحضرت همایونی، اعلام داشته اید که چگونه پلیس قاتل را از اجرای سوء قصد باز داشت. این خبر آخرین و خبر دستگیری قاتل مایه بسی خوشوقتی شد. نمی دانم با چه زبانی به تشریح حق شناسی بزرگان آن کشور و ملت برآیم. بویژه از ابراز شادی و شور و شوقی که مردم پاریس برنمودند هنگامی که از خبر سلامتی اعلیحضرت همایون آگاه شدند. پس از فرصت بهره می جویم تا از دولت فرانسه و از آن ملت بزرگ به سپاسگزاری برآیم»<sup>۱۲۵</sup>

در این رویداد، پلیس فرانسه سوء قصد را نخست به حیدرخان عمو اوغلی نسبت داد. و حال آنکه در آن سال حیدر خان ۱۵ ساله بود. گویا داستان ساختگی همکاری حیدرخان و ضارب ناشناس تنها برای خاموش کردن سروصدای دانشجویان ایرانی در پاریس بود.<sup>۱۲۶</sup>

به نقل می آرد که در اداره پلیس پاریس، هنوز پرونده ای از حیدر خان «آنارشویست» برجاست، که برمی گردد به سال ۱۳۱۲. در آن سال حیدرخان جوانی بود ۲۷ ساله و خودش را «مهندس برق می خواند»<sup>۱۲۷</sup> در نشست های کافه Soufflot «در خیابان «سن میشل» که پاتوق روشنفکران ایرانی بود شرکت می کرد. گفته می شد که این حیدرخان به بهانه سخنانی های علمی، دانشجویان را به افکار و تبلیغات آنارشویستی می کشاند. هر آینه پلیس تردید داشت در این که این حیدرخان همان ضارب شاه در ۱۹۰۰ بوده باشد!<sup>۱۲۸</sup> گفتنی است که در آن نشست ها علی اکبر دهخدا نیز شرکت می کرد.

دولت فرانسه کوشید داستان سوء قصد را بی اهمیت جلوه دهد، تا انگلیس ها پیشدستی نکنند و حمایت شاه را بر عهده شناسند و یا از فرصت بهره نگیرند و به تقویت روحانیان برنمایند.<sup>۱۲۹</sup> پس در تلگرافی به شاه که هنوز در فرنگ بود خواستار شدند که هر چه زودتر بازگردد. چه بسا در رها شدن از شر این مهمان ناخوانده بود که فرانسوی ها شایع کردند که گروهی ناشناس به خیال کشتن یکی از فرزندان شاه در جنوب فرانسه افتاده اند. اما پلیس تنها از «توطئه آنارشویست ها» سخن می گفت. به هر رو فرانسویان چندان تمایلی به گشودن این پرونده نداشتند.<sup>۱۳۰</sup>

سفر دوم شاه به فرنگ، در ۹ آوریل ۱۳۲۰/۱۹۰۲ آغازید. سفر را شش ماهه در نظر گرفتند. از همراهان

۱۲۵ مشیرالدوله به فرناند کوژه Fernand Couget کارگزار سفارت فرانسه در تهران، ۴ اوت ۱۹۰۰/۷ ربیع الثانی ۱۳۱۸. «اسناد وزارت خارجه فرانسه، سیاست داخلی».

126 Voyage du Shah en France 1902, attentat contre le Shah de Perse, (Perse, Protocole, Cour, Décoration, (Carton 57, Série B).

127 Police Générale, 2e Bureau, confidentiel, Paris, le 26 Juin 1912,

128 Surveillance de jeunes persans, Paris, Ministère de l'Intérieure, Service de Santé, le 6 Juillet 1912

129 Voyage du Shah en France 1900, attentat contre le Shah de Perse, (Perse, Protocole, Cour, Décoration, Carton 57, Série B.)

130 Police Générale, 4e Bureau, Paris, le 28 Fevrier 1899 (Carton non inventoriés, carton 11).

شاه یکی هم مهدیقلی خان هدایت بود<sup>۱۳۱</sup> که در دارالفنون زبان آلمانی تدریس می کرد.<sup>۱۳۲</sup> این سفر «گفتگوی زیادی برانگیخت». شاه از نو به رغم مخالفت دولت، هزینه سفر را از خزانه دولتی برداشت.<sup>۱۳۳</sup> ده میلیون منات هم از روس ها قرض گرفت. سرانجام «آکنده از ترس و نگرانی» راهی فرنگ شد. دکتر شنایدر نیز از همراهان بود. در ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۲/۱۳۱۹ق. میرزا عبدالرحیم طالبوف در باکو «به حضور آمد و پیشکش آورد». قصیده ای را که «خود انشا نموده بود» خواند. «اشعارش را خیلی خوب ساخته بودند». از آن میان:

صاحب این وطن ای شاه مظفر امروز  
غیرذات خرد آیات ملک خوی تو نیست<sup>۱۳۴</sup>

شاه در ۱۰ محرم ۱۳۲۰/۱۹ آوریل ۱۹۰۲ در سفرنامه اش نوشت: «سر و رویمان را شستیم. سرمان را شانه کردیم. و مشغول زیارت عاشورا شدیم و گریه کردیم... روضه خواندند خیلی گریه کردیم». بعد هم «با طپانچه چند تا کبک و یک زنبور زدیم». «امروز باید دوسه کار بکنیم. حمام برویم!»<sup>۱۳۵</sup> در سفر به انگلستان، آرتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس، از ملتزمین رکاب بود و می کوشید به بهانه تاجگذاری ادوارد هفتم، شاه را به انگلستان بکشاند و فرانسویان را از میدان به در کند و از این راه امتیازاتی چند با ایران به امضا رساند. شاه از ترس پشت هم تکرار می کرد: «باید به انگلستان بروم!» اما برای او «عبور با کشتی مصیب» بود.<sup>۱۳۶</sup> شاه راهی لندن شد و «با کیسه تهی بازگشت».<sup>۱۳۷</sup> فرانسوی ها بر آن بودند که «به یقین نخواهد رفت» زیرا که از دریا می ترسد و گذر از آب «کابوس است!» اما برخلاف تصور، انگلیس ها در رقابت با روس ها برای شاه سنگ تمام گذاشتند. حتی شاه را به «مدال آراستند». ادوارد هفتم او را در کشتی خودش جای داد! برای هاردینگ این سفر «ستوه آور» می نمود. اما به قول خودش «تنها هدف او پیشبرد نفوذ انگلستان در ایران و تجارت با این کشور بود»!<sup>۱۳۸</sup>

در این سفر برای به دست آوردن دل شاه و لخرج، دست او را در خرید اشیا بدون پرداخت وجه آزاد گذاشتند. بدین سان از سوی شاه، علاءالملک وزیر مختار «دولت علیه» ۳۲ صندوق اسباب «مبل و کارد و چنگال» خریداری کرد. وجه خرید را پرداخت. بر خلاف انگلیس ها، فرانسویان چندان تمایلی به پذیرائی از او نداشتند. اما شاه اصرار داشت که بار دیگر «به آب های گرم» فرانسه سرزنند. می گفت: «سفر قبلی خیلی رضایت بخش بود»!<sup>۱۳۹</sup> به بلژیک هم سری زد. روزنامه ها سفر شاه

131 Ali Barzegar : « Mehdi Qoli Khan Hedayat, A Conservative of the Late Qajar Era », Iranien Studies, vol. 20 1987 , p. 55.

۱۳۲ ابراهیم صفائی: رهبران مشروطه، تهران انتشارات جاویدان، ۱۳۲۹، ص. ۲۷.  
133 Bourgarel à Delcassé, Téhéran, Avril 1902, doc no.5, (Perse, Politique Intérieure, Carton 2)

۱۳۴ مظفرالدین شاه: دومین سفرنامه به فرنگ، تهران، انتشارات کاوش، ۱۳۶۲.

۱۳۵ مظفرالدین شاه قاجار : دومین سفرنامه مظفرالدین شاه به فرنگ، به تحریر فخرالملک، تهران، انتشارات کاوش، ۱۳۶۲، ص. ۱۰.

۱۳۶ مخبرالسلطنه هدایت: خاطرات و خطرات، یاد شده ۱۲۰.

۱۳۷ احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران، انتشاران امیز کبیر، چاپ دوازدهم، ۲۵۳۵، ص. ۲۷.  
138 A. Hardingue, A diplomatist in the East, op, cit, p. 294

۱۳۹ همانجا.

را منعکس کردند. از این دست که شاه ملتزمین بسیار داشت. یکی از همراهان شاه «یک طوطی سبز رنگ» «با احترام بسیار» بر دوش می کشید. در این سفر نشانه‌هایی از بیماری نمایان شد. شاه به دل وروده اش اعتماد نداشت. در جلوگیری از آبروریزی، یک صندلی سوراخدار تدارک دیده بودند تا شاه بتواند دل و روده را خالی کند و در هر مجلس با خودش بکشد. در این زمینه یکی از روزنامه نگاران بلژیکی قلم به دست گرفت و پرده از داستان صندلی سوراخدار برداشت. از جمله نوشت:

«شاه ایران با مدنیت چندان اُخت نیست. حتی در مراسم رسمی روی یک صندلی سوراخدار می نشیند. زیرا که از دل و روده خودش می ترسد. از این رو از شرکت در مراسم رسمی پرهیز می کند، مگر این که او را روی صندلی سوراخدار بنشانند! ... اگر این صندلی حاضر نباشد، عصبی می شود و خونسردی خود را از دست می دهد».<sup>۱۴۰</sup>

صندلی سوراخدار به کنار، در این سفر ۲۰ تن از بزرگان دولت، ۱۰ تن با مقام پائین تر و سرانجام ۱۸ تن از خدمه دربار در رکاب بودند. نامشان را در زیر آورده‌ام.<sup>۱۴۱</sup> از واکنش مهمانداران بلژیکی آشکار بود که مقامات آن دولت از سفر شاه دل چرکین بودند. با اینحال می کوشیدند داستان صندلی را درز بگیرند.

در راه ایتالیا، از نو ترس و دلهره بر شاه چیره شد. از سرعت قطار سخت ترسیده بود. صدا می داد که بلکه از تندی قطار بکاهند! نوشت:

«این ترن در کمال سرعت حرکت می کرد... فرمودیم قدری آهسته تر برود... امروز ترن ما بسیار به سرعت حرکت می کند!»

در کشاله این سفر همه روزه قرآن خوانی و عزاداری و گریه به راه بود و ترک نمی شد به مثل: در آب های معدنی کنترسویل نوشت Contrexéville نوشت: «بعد از ادای فریضه، قرآن مجید و دعوات» خواندیم. «امیدواریم به فضل ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین که محبت علی علیه السلام و اولادش ما را از همه خطرات و خطوات شیاطین حفظ کند»!<sup>۱۴۲</sup> هر دو سفر شاه، همزمان بود با کمبود نان در ایران. از آنجا که خزانه را خالی کرده بود، پولی در جهت یاری رساندن به مردم در میان نبود. شاه در بازگشت از سفر دوم، نه تنها از این تنگی یاد نکرد، بلکه باز به خیال پول گرفتن از اهالی افتاد.

کودنی شاه برای نمایندگان سیاسی فرنگیان هدیه با آورده بود. از بیماری او بیش از همه آرتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس بهره مند شد پشت هم خطر خیالی روس ها را پیش کشید. با این سیاست شاه بیمار را ترساند و برنامه اسلامی کردن ایران را از طریق علمای نجف و کربلا پیش کشید. نخست با رشوه های کلان جیب شاه را پر کرد. اطرافیان را از دور و ور او پراکند. امین السطان بیچاره را هوادار روس ها شناساند. سرانجام بر آن شد که با برقراری «مستمری» طلاب را نیز به سوی خود بکشاند. هاردینگ با این دسیسه ها کار خود را پیش می برد. چنان که خودش بی پروا در خاطراتش

140 « Le Journal de Bruxelles », le 14 Juillet 1902.

۱۴۱ از آن میان: امین السلطان، حکیم الملک، مصدق الدوله، بهادرخان، حاجب الدوله، میرزا نظام غفاری، وکیل الدوله، مظفرالملک، فخرالدوله، امین حضرت، شمس الملوک، دبیر سلطان، دکتر هوگ آدوک Adock، دکتر لیندلی Lindley، دکتر ابراهیم خان، و میرزا علی خان مترجم، و ۲۸ تن دیگر از مقامات پائین تر.

یاد کرده است.<sup>۱۴۳</sup>

در غیبت شاه برای تحریکات هاردینگ فرصتی مناسب به دست آمد. شعاع السلطنه فرزند دوم شاه و عین الدوله، اتابک را نشانه گرفتند. «گروهی از ملایان متنفذ» را همراه کردند. نماینده سیاسی فرانسه این همکاری ملایان را «نشانه وخامت» وضع می دانست. به تحریک انگلیس ها شبنامه ها به در دیوار زدند که اگر شاه «اتابک را برکنار نکند از ورودش به پایتخت جلوگیری خواهیم کرد». سفیر فرانسه به ریشخند می نوشت: «البته می توان از رهگذر این رویداد ها نقش سر هاردینگ را دید». در این راستا «مبالغ قابل ملاحظه از سوی سفارت انگلیس در جهت اهداف اسرار آمیزی پخش کرده اند... بدان معنا که آقای آرتور هاردینگ دست به بازی خطرناکی زده است».<sup>۱۴۴</sup>

بازگشت شاه از سفر دوم مصادف بود با تنگی و کمبود نان و گوشت و احتکار در خراسان و تهران. اما شاه گوش شنوا برای شنیدن این گونه اخبار نداشت. به مثل، در این بحران سفارش می داد «گوسفند های مصری»، «کالسکه و ظرف بستنی» و «پیانوی آینه دار» و چند عدد دستگاه تلفن که «تا چهارصد فرسنگ حرف بزند» بفرستند.<sup>۱۴۵</sup> نمونه ای به دست می دهم:

«وزیر! خبر تازه دارید به عرض برسانید. به نریمانخان بنویس که یک دستگاه کالسکه خیلی اعلی، دو کرو که دونفره از وینه بخرد بفرستد. لکن خیلی اعلا و محکم باشد مخصوصا به او تلگراف بکن خیلی زود، زود بفرستد!»<sup>۱۴۶</sup>

باز: «مشیرالدوله مدتی است که اسباب بستنی خواستم که از قوه الکتریک درست می شود، چه شد؟ تلگراف نمائی جويا شوم که فرستاده شده و در راه است یا خیر!»<sup>۱۴۷</sup>

سفر سوم شاه ۷ آوریل ۱۹۰۳/۵ ذیقعدة ۱۳۲۲ پا گرفت. هزینه سفر ۱۰ هزار تومان بود. در این سفر تعداد زیادی در رکاب بودند. دولت حتی قادر به پرداخت راننده فرانسوی اتومبیل شاه نبود. فرانسویان به تهدید برآمدند که اگر این دستمزد ها پرداخت نشود، دست به شکایت خواهند برد. گوش شاه به این شکایات بدهکار نبود. چنان که به قصد سفر باز ده ملیون منات از روس ها گرفت. امتیاز راه شوسه از جلفا و تبریز تا قزوین و تهران را به آن دولت داد. در تابستان ۱۳۲۰/ق/۱۹۰۳ روانه اروپا شد. در ۲۳ ژانویه ۱۹۰۳/ذیقعدة ۱۳۲۱ ق. عین الدوله که پیشتر ها حاکم خوزستان بود صدراعظم شد. به زمانه این وزیر یک وزارت نوین (وزارت داخله) برپا داشتند.

شاه ایران در سفر سوم به فرانسه آبرو ریزی به بار آورد. دستور خرید داد. صندوق ها را پر کرد و با کشتی به ایران فرستاد. اما هزینه هیچ یک از کالاهای خریده شده را نپرداخت! در همان سال «چهارصد قسم امقشه» اتباع نمود، اما «سیاهه» خرید ها را «از قلم» انداخت و ۱۲۸۸ فلورن سوئیس را از بابت خرید پارچه و شمشیر و غیره به جیب زد و نپرداخت. در لندن هم «مبل و میز و کارد و چنگال» خرید و در «سی و سه صندوق» جا داد و به ایران فرستاد. و حال آنکه در ایران هنوز دولت

143 Arthur Hardinge : A Diplomatist in the East, London, Cole 1928.

144 Fernand Couget à Delcassé ; Téhéran ; le 12 Juillet 1902, doc . no. 21(Carton 2) .

۱۴۵ همانجا، ص. ۴۴

۱۴۶ ابراهیم صفائی: برگ های تاریخ، تهران، انتشارات بابک، ۲۵۳۵ شاهنشاهی. ص. ۴۵.

۱۴۷ همانجا، ص. ۴۳

نتوانسته بود «مواجب سنه متقاضیه» را بدهد.<sup>۱۴۸</sup> دور نبود که «عنقریب صدای مردم بلند شود» که شد. دولت های فرنگ بارها به دولت ایران گوشزد کردند که شاه هرچه زودتر باید بهای خریدها را پردازد. گوش بدهکار نیافتند. سرانجام به دستور وزارت خارجه فرانسه، شاه را به علت سر باز زدن از پرداخت پول نشريات خریداری شده، «محترمانه» دادگاهی کردند:

### «محاکمات»

#### « احضار اعلیحضرت پادشاه ایران در محکمه جهت صلح»

«قاضی صلح محکمه نهم پاریس شخص اعلیحضرت پادشاه ایران را در ۲۰ آوریل آتیه احضار کرده که در صورت امکان کار آن اعلیحضرت را با مدعی صلح بگذرانند. این احضار فوق العاده به واسطه تفصیل زیر است:

در ماه ژوئن هنگامی که اعلیحضرت در کنترسویل تشریف داشتند معاهده با اداره انطباعات کردند که اداره مذکور تمام فصول روزنامه هائی که راجع به مسافرت اعلیحضرت در اروپا است در مدت یک سال جهت آن اعلیحضرت بفرستد.

اداره انطباعات تکلیف خود را ادا نموده ادعای صد و بیست هزار فرانک نمود و اعلیحضرت دو هزار فرانک مرحمت فرمودند.

به این جهت است که وکیل اداره انطباعات اعلیحضرت پادشاه را در اجلاس ۲۰ آوریل احضار کرده است که این کار به طور صحیح انجام پذیرد و به ملاحظه بعد مسافت، پنج ماه هم مهلت داده است».<sup>۱۴۹</sup>

در بازگشت از سفر سوم، در ماه مارس ۱۳۲۱ ق/ ۱۹۰۳ م، به رغم بیماری شاه کودک صفت باز هوس خرید داشت. در دستخطی به میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نوشت:

«مشیر الدوله: به ارفع الدوله بنویسد دو جفت از گوسفندهای مصری که شاخ ندارند، نر و ماده

خریده بفرستد. البته با پست بفرستد و جواب آنرا به عرض برسانید. فی شهر ذیحجه ۱۳۲۱».<sup>۱۵۰</sup>

مرگ شاه: از ۱۳۲۲ ق/ ۱۹۰۴ م. حالت شاه بحرانی شد و به دنبالش سکت «عارض گردید». بیهوشی های پی در پی دست داد. لب پائین آویزان شد. گاه لکنت زبان روی داد. اطرافیان کوشیدند بیماری شاه را پنهان کنند. اما در میان مردم هو افتاده بود که «شاه مرده است!» حتی پزشک انگلیسی دکتر Adock مرگ او را پیش بینی می کرد. گرچه قصد او بیشتر این بود که تا شاه نمرده انگلیس ها بتوانند به بهره برداری از اوضاع برآیند و تدارک امتیازات نوینی را ببینند. این پزشک می کوشید از طریق بدنام کردن دکتر شنایدر، پزشک فرانسوی برنامه های خود را پیش برد اما در نفی حکیم باشی انگلیسی، دکتر شنایدر مَصْرانه ندا می داد که سخن این پزشک نا رواست و «شاه می تواند چند صباحی زنده بماند».<sup>۱۵۱</sup>

۱۴۸ نامه از سوئیس، امضا ناخوانا، خطی، ربیع الاول ۱۳۲۴/ ماه مه ۱۹۰۶، به نقل از صفائی، یادشده، ص. ۵۵.

۱۴۹ از وزارت امور خارجه ایران، خطی، ۲۲ مارس ۱۹۰۳ به نقل از صفائی، یاد شده، ص. ۵۹.

۱۵۰ صفائی، یاد شده.

در ۱۹۰۴م. از نو به خیال سفر فرنگ افتاد و عین الدوله را و داشت که هزینه سفر را جور کند!<sup>۱۵۲</sup> سفیر فرانسه گزارش می کرد: «وضع اقتصادی و مالی کشور قابل تشریح نیست. خزانه با کمبود مالی بی سابقه روبه روست. یکی از کارمندان عالیرتبه به من گفت: کمبود بودجه دولت به ۱۲ میلیون فرانک رسیده است»<sup>۱۵۳</sup> از آن میان طلب کمپانی شنایدر فرانسوی از بابت خرید اسلحه، طلب تجارتخانه تومانیانس، طلب تجارتخانه جمشیدیان و الی آخر. اکنون شاه در نامه ای بی سر و ته به نصرالله خان مشیرالدوله می نوشت:

«بعضی چیزها می شنویم، از قبیل این که از طرف شما به پاره اشخاص چیز داده می شود که اسباب بعضی کارها بشوند و خیلی اسباب تعجب ما می شود».<sup>۱۵۴</sup>

بیگمان این نامه در ارتباط با بیماری شاه بود که خبرش رفته رفته در میان مردم رخنه کرد. اما دکتر شنایدر بر آن بود که شاه «هنوز می تواند با درمان و استراحت چند صباحی زنده بماند». گرچه سال هاست که از نارسائی قلب رنج می برد. سفرهای او هم به آب های معدنی چندان موثر نبوده است «پیشرفت بیماری شاه شگفت انگیز است». همچنین از دیاد «آلبومین در ادرار!» سفیر فرانسه بر آن بود که دکتر ژرژ این پزشک انگلیسی بیشتر در به آمد کشور خودش به داوری و نسخه نویسی نشست است! سرانجام سفیر فرانسه به دکتر شنایدر روی آورد. این پزشک پاسخ داد: «آری، شاه سخت بیمار است»<sup>۱۵۵</sup> همزمان خبر در شهر پیچید که «شاه به یک بیماری خطرناک دچار است. حتی سخن از مرگ او می رفت»<sup>۱۵۶</sup>

اکنون هیأت های روس و انگلیس و فرانسه تدارک آینده را می دیدند. رفته رفته مردم هم بدبختی ها را زیر سر فرنگیان دانستند. کاپیتن (Capitaine Ghouch) انگلیسی را در خرم آباد کشتند. همچنین کولونل دو گلاس (Colonel Douglas) را از پای در آوردند. آنگاه به ویران کردن بناهای دولتی افتادند.<sup>۱۵۷</sup> شاه از آنجا که دولت را به ورشکستگی کشانده بود، به مشیرالدوله «اولتیماتوم» داد که هرچه زودتر امین السلطان را وادارد که به سراغ فرنگیان برود و «در دم و بلا شرط ۱۵ کرور تومان وام بگیرد و نیز قول بدهد که خدمه وفادار شاه را از دربار نرانند». از آنجا که این خدمه بیشتر از رده اهل دین و اطرافیان شاه بودند، امین السلطان بر نتافت و استعفاد داد. اکنون دولت ایران مبلغ ۲۲۹ هزار لیره به بانک شاهی مقروض شد. به کمبود ارز افتاد. گزارش رفت: «وضع اقتصادی و مالی ایران ناگفتنی است. خزانه با تنگی بی سابقه روبه روست. کمبود بودجه به ۱۲ میلیون فرانک رسیده است».<sup>۱۵۸</sup>

152 D'Apachier de Maugin à Théophile Delcassé, Téhéran le 8 Octobre 1904, doc. no. 55 (Perse, Finances, volume 3)

153 Apachier de Mogin à Léon Bourgeois, Téhéran, le 12 Juillet 1905 (Perse, Finances, volume 3).

۱۵۴ ابراهیم صفائی: نامه های تاریخی دوران قاجاریه، تهران، انتشارات بابک، چاپ حیدری، ۲۵۳۵، ۱۵ شعبان ۱۳۳۳.

155 Defrance, à Théophile Delcassé, le 11 Septembre 1904, doc. No. 53 (Politique Intérieure, volume 1, carton 2).

156 Ibid.

157 Apachier à Delcassé, Téhéran, le 11 Décembre 1904, doc.no. 9 et le 5 Novembre 1905, doc. No.

61.

158 Defrance à Delcassé, le 6 Octobre 1903, Téhéran, doc. No. 42 (Perse Politique Intérieure, volume

1)



پای مرگ باز پول می خواست. در ۱۹۰۵ «از سن پترزبورگ و لندن ۴۰۰ هزار لیره وام گرفت».<sup>۱۵۹</sup> از این راه زیر و روی ایران را به گرو روس و انگلیس داد.<sup>۱۶۰</sup> در ۲۶ محرم ۱۳۲۴/۱۹ مارس ۱۹۰۶ نجم آبادی خوشبینانه در تقویمش نوشت: «این سال دلالت دارد بر صحت وجود مبارک اعلیحضرت شاهنشاه» و بر «آبادانی مملکت و نظم سپاه و ترقی قورخانه دولتی و صنایع بدیعه» و از سوی دیگر «بر عزت علما و قوت استقلال صدارت عظمی و پیشرفت ایشان در همه امور»!<sup>۱۶۱</sup>

در ۱۵ مه ۱۹۰۶ که همزمان با عدالتخانه و اصلاحات بود، شاه «مانند مرده» در مراسم شرکت کرد. او را «به زحمت آوردند و روی صندلی» نشاندهند. همان روز سگته ناقصی دست داد، همراه با اغماء کوتاه مدت که خبر از آینده تاریک می داد. پزشکان ایرانی خواستند وانمود کنند که نقرس گذراست. اما شاه از پی آمد سگته به افلیج و لمسی دچار شده بود. پس حکیم باشی های فرنگی را به بالین خواستند. همگان کوشیدند ماجرا را پنهان دارند و از درجه اهمیت آن بکاهند. پس فردای همان روز، در اول ماه ژوئن ۱۹۰۶ شاه را روی صندلی چرخ می باورند تا مردم از حقیقت آگاه نشوند. در این مراسم شاه کلامی سخن نگفت... پیش از این که او را به تالار بیاورند ساعت ها دست و پای او را مالش داده بودند تا از حالت افلیج بکاهند».<sup>۱۶۲</sup> گزارش رفت:

«صورت شاه اندکی کج شده بود و لب پائین آویزان بود. و دست و پایش قادر به حرکت نبودند. ناگزیر شدند شرفیابی ها را لغو کنند و به سفارتخانه ها خبر دهند. از بد بیماری دولت رومانی شاهزاده ژرژ والنتین بیلسکو (George Valentin Bileco) را برای اهداء نشان به ایران فرستاده بود. دولت مردان نیارستند از این دیدار جلوگیری کنند. به ناچار شاه را با صندلی چرخ می آوردند. آن شاهزاده گواهی می داد: «من خودم را رو در روی یک جسد یافتیم. سمت چپ بدن او بی حرکت بود. چهره درهم، چشم ها خاموش، لب پائین افتاده و پای چپ فلج. شاه باز سگته کرده بود»!<sup>۱۶۳</sup>

در ۴ ژوئن ۱۹۰۶ شاه از نو سگته کرد. پزشکان معالج در رقابت با یکدیگر می کوشیدند زودتر خود را به بالین شاه نیمه مرده برسانند. بویژه دکتر لیندلی Likdley انگلیسی و دکتر ژرژ George که پیش تر نام بردیم. تنها دکتر شنایدر Schneider غایب بود که می گفتند بیمار است. گرچه شایع بود که انگلیس ها کنارش زده اند. دولت ایران از سفارت آلمان هم یاری خواست. قرعه فال به نام دکتر گوئینگر Goethinger افتاد که در اصل دانمارکی بود. این پزشک می گفت: «شاه اگر خوب پرستاری شود، می تواند تا چند هفته دیگر زنده بماند». اما دکتر شنایدر پیشتر گفته بود که شاه تا ماه

159 Apachier le Maugin à Théophile Delcassé, Téhéran, le 12 Juillet 1905 (Perse, Finances, volume3) .

160 Paul Cambon à Léon Bourgeois, Londres, le 24 Septembre 1906 (Perse, Finances, volume 3).

۱۶۱ تقویم نجم آبادی، ص. ۱.

۱۶۲ همان گزارش.

163 Apachier le Maugin à Léon Bourgeois : « La maladie du Shah », 1 juin 1906, doc. no. 45 (carton

2)

دسامبر زنده نخواهد ماند. پیش بینی او درست تر درآمد.<sup>۱۶۴</sup>  
 به رغم پنهان کاری های مشیرالدوله، خبر بیماری شاه به تدریج در میان مردم درز کرد. شاه را آنچنان به وحشت انداخت که فرمان سرکوب داد.<sup>۱۶۵</sup> به دنبال آن فرمان در ۶ ژوئن ۱۹۰۶/۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۴ نامه تندی به عین الدوله نویساند. در این روال:

جناب اشرف اتابک اعظم: از قراری که به عرض رسید وضع رفتار مردم در این چند روز که ما جزئی کسالتی داشته ایم، خوب نیست و بعضی فضولی ها می کنند و شما هم در تادیب آنها مسامحه کرده اید... چه جهت دارد مردم این طور مطلق العنان و جسور بشوند... ما هم بحمدالله حالمان خیلی خوب است ولی این مسامحه کاری که در تنبیه آنها شده خیلی بر ما موثر است... باید جداً از این مردمان مفسد جلوگیری کرده و در هرگونه تنبیه و سیاست و خلع از کار و گرفتن شغل دیوانی و قطع مرسوم و پس گرفتن امتیازات آنی به هیچوجه ابقا نکنید و از شما میخواهیم این فرمایشات ما را در کمال عجله اجرا نموده و مردم را به جای خودشان بنشانید<sup>۱۶۶</sup>

بیماری شاه به وخامت گذاشت. دکتر عالم الدوله و دکتر لندلی را به بالین خواندند و با جدیت تمام به درمان شاه برآمدند. یک حکیم آلمانی هم برای معالجه شاه خواسته بودند. اطرافیان می کوشیدند و انمود کنند که اتفاقی روی نداده، تنها بیماری نقرس عود کرده و حد اکثر به بیهوشی انجامیده و درباریان را ترسانده است.

از ژوئیه ۱۹۰۶/محرم ۱۳۲۴ ناآرامی هائی در تهران روی داد. فرانسویان گزارش می دادند: «فقر و بینوائی سهمگین است محصول نایاب و خزانه تهی!» همو می افزود هم اکنون «روس و انگلیس ها کم و بیش وارد میدان شده اند».<sup>۱۶۷</sup> اما شاه دم مرگ هم هنوز آزمند پول بود. چنان که از لندن ۴۰۰ هزار لیره وام خواست.

اول اوت ۱۹۰۶ از نو سکتته کرد. دو ساعت در بیهوشی و اغما بسر برد. همین که از بیهوشی درآمد درخواست کرد که زاد روزش را جشن بگیرند در ۵ اوت ۱۹۰۶، این مراسم در کاخ نیاوران برگزار شد. اما شاه نتوانست دوام آورد. به ناچار مراسم را ترک گفت. دکتر شنایدر به سفیر فرانسه می گفت: «شاه محکوم» است و مرگ در کمین!<sup>۱۶۸</sup>

در ۶ و ۹ اوت ۱۹۰۶/۱۳۲۴ ق. دو فرمان مشروطیت پخش شد. سفیر فرانسه به وزارت خارجه گزارش فرستاد:

«من در بست سفارت انگلیس دیدم میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیراعظم که در مدرسه پلی تکنیک ما در فرانسه درس خوانده، بالای یک صندلی سند مشروطیت را می خواند. در کنار او کارگزار انگلیس ایستاده بود. مردم گوش می دادند و دست می زدند. سرانجام این مشروطیت هم

164 Apachier le Maugin à Théophile Delcassé : «La maladie du Shah » Téhéran le 17 Mai 1906, doc. no. 36 (carton 2).

165 Apacier le Maugin à Bourgeois : « La maladie du Shah » le 17 mai 1906.

۱۶۶ جواد شیخ الاسلامی: «مظفرالدین شاه قاجار»، آینده، شمار ۵ و ۷، سال سیزدهم، مرداد و مهر ۱۳۴۹، ص.

۳۸۰-۳۶۷

167 Ibid.

168 Descos à Bourgeois : « La maladie du Shah », Téhéran, le 7 Aout 1906, doc. no. 56 (carton 2)

روشن نیست. هم اکنون ابزاری است در دست سفارت انگلیس در رقابت با روسیه!<sup>۱۶۹</sup> در ۲۸ شوال ۱۳۲۴/ اکتبر ۱۹۰۶ مغیث السلطنه گزارش کرد: وضع شاه خوب بود «ولی از صبح پنجشنبه باز سنگین شده است. در این دوروزه باز تمام مایوس شده اند. در واقع کسالت شاه از جمله غرائب است. گاهی چنان منقلب و سنگین می شود که تمام عملاء خلوت و غیره حاصل می نمایند که تا دو ساعت کار تمام خواهد شد».<sup>۱۷۰</sup>

در ۲۸ شوال ۱۳۲۴/ ۲۱ دسامبر ۱۹۰۶ مغیث السلطنه با احتیاط تمام می نوشت: «حال شاه در این چند روزه خوب بود. خیلی اسباب امیدواری شده بود. ولی از صبح پنجشنبه باز سنگین شده در این دو روزه همه مایوس شده اند. در واقع کسالت شاه از جمله غرائب است. گاهی چنان سنگین می شود که عمده خلوت حاصل می نمایند که دو ساعت دیگر کار تمام خواهد شد. در همین بین قسمی حالش خوب می شود که گویا هیچ کسالتی ندارد... وزیر دربار بی اندازه مشوش و پریشان است. ۴۰۰ هزار تومان (از شاه) طلب دارد. معلوم است که باید مضطرب باشد».<sup>۱۷۱</sup>

رشدیه گواهی می داد که چون شاه سخت بیمار بود، و «آخرین روزهای حیات را می گذراند» انگلیس ها دست به کار شدند که با اخراج نوز بلژیکی مدیر گمرکات را از سر و کنند تا از نفوذ روس ها بکاهند.<sup>۱۷۲</sup>

حالت شاه در سرآغاز دسامبر ۱۹۰۶ بحرانی شد. در سوم همان ماه محمد علی میرزا را به تهران خواستند. شاه در ۴ ژانویه ۱۹۰۷ درگذشت.<sup>۱۷۳</sup> گرچه فرانسویان تاریخ مرگ شاه را ۹ ژانویه گزارش کرده اند.<sup>۱۷۴</sup> در مرگ مظفرالدین شاه، قاضی شرع در باکو سخنرانی کرد و گفت: «اصلاحاتی که مظفرالدین شاه فقید باب کرد و پذیرفت، همگی با قرآن و شریعت منطبق اند. قرآن مقدس ما در سرشت خود ندای آزادی است و محکومیت بردگی. برای شاه فقید آزاد ساختن ایران نشان مسلمانی او بود».<sup>۱۷۵</sup>

سندی می آورم از آرشیو وزارت خارجه فرانسه در واکنش به مرگ مظفرالدین شاه در میان مردم باکو. این را هم بیفزایم که مردم باکو از سفر شاه به آن خطه شاد بودند و خاطره خوبی از آن سفر داشتند.

### باکو در سوگ مظفرالدین شاه

(گزارش معاون قونسولگری فرانسه در باکو، ۱۵ ژانویه ۱۹۰۷)

«شهر باکو دروازه ایران به اروپاست. شهری که به روزگار پیشین جزو خاک ایران بود. اهالی این شهر هنوز خان های شیراز را از یاد نبرده اند و هنوز خود را ایرانی می دانند. از سوی دیگر شمار

169 Decaux (Alain) à Léon Bourgeois, Téhéran, le 20 Aout 1906, doc. no.61 (Perse, Politique Intérieure, M.A.E.F.)

۱۷۰ نامه های مغیث السلطنه، یاد شده، ۲۸ شوال ۱۳۲۴، ص. ۷۳.

۱۷۱ نامه های میرزا یوسف خان مغیث السلطنه، یاد شده، نامه ۷۳، ۲۸ شوال ۱۳۲۴، ص. ۱۳۹.

۱۷۲ شمس الدین رشدیه: سوانح عمر، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص. ۱۰۶.

173 Edward G. Browne: A Brief Narrative of Recent Events in Persia, The Four Pillars of the Persian Constitution, London, Luzac and Co. January 1909, p. 5.

174 Eugène Descos à Stephen Pichon, Téhéran, le 9 Janvier 1907, doc. no.33, (Carton2).

175 Le consul de France à Bakou à Lamartinière (Ambassadeur de France); le 4 Janvier 1907 (Perse, Politique Intérieure).

زیادی از ایرانیان از دریای خزر می گذرند و برای گذران زیست به باکو می آیند. از آن میان باربران، کارگران صنعت نفت و بازرگانان. پس هرچه در ایران می گذرد، در دم در باکو بازتاب می یابد پس باکونمی توانست نسبت به مرگ مظفرالدین شاه بی تفاوت بماند.

در شب ۹ ژانویه ۱۹۰۷ بود که خبر درگذشت شاه رسید. فردای همان روز اطلاعیه ای از سوی قونسول ایران پخش شد. در دم بیشتر دکان ها بسته شدند و پرچم های سه گوشه سیاه و سبز در کوچه ها نمایان شدند. آنگاه سیل مردم، از بهر تسلیت گوئی روانه سفارت ایران شدند. هیأت نمایندگی ما نیز رفتن به سفارت را وظیفه خود دانستند. اکنون ورد زبان همگان همانا فرمان مشروطیت بود که به دست شاه فقید امضا شد. فرمانی که برایشان افتخار آمیز بود.

شنیدم یکی از روس ها به قونسول ایران میرزا محمد علی خان می گفت: کشور ایران گامی جلوتر از روسیه برداشته است! قونسول ایران پاسخ می داد: «همه کار بستگی به معقولیت ملت دارد!» یک ایرانی دیگر به نگارنده می گفت: «جنبش اصلاح طلب در درون کشور، هم اکنون، با هیچ گونه مخالفتی روبه رو نیست. زیرا دشمنان بی شمار اصلاحات، بویژه در میان کارمندان و روحانیان خشم خود را در سکوت فرو برده اند و جرأت دم زدن ندارند».

در یازده ژانویه (۱۹۰۷) ساعت یازده صبح، مراسم رسمی برگزار شد که به تازگی در بخش ایرانی نشین شهر بنا شده است. جمله مقامات نظامی و سیاسی، همراه با قونسول ها در این مراسم شرکت جستند. در ردیف اول پنج کشیش ارمنی وابسته به کیش گریگوری به ریاست سر اسقف به چشم می خورد. قونسول ایران میرزا محمد علی خان با بالاپوش ابریشمین زر دوز از تسلیت گویان پذیرائی می کرد پس از قرائت قرآن شاگردان یکی از مدارس ایرانی قصیده ای به آواز در مدح شاه فقید خواندند. هق هق پرطنین گریهء حضار را برانگیخت. وزیرف<sup>۱۷۶</sup> یکی از مسلمانان باکو به زبان ترکی خطابه بسیار خوب و پر شوری خواند و از برآمدن «خورشید آزادی» به همت مظفرالدین شاه «علیل» سخن گفت و افزود «از این پس روحانی فقید در دیدگاه جهانیان جاودانه و پر شکوه بر فراز ایران در پرواز خواهد بود و جانشین او محمد علی شاه باید راه او را که ایران را آزاد و نیک بخت کرد، دنبال کند.

سرکرده ملایان منطقه مراسم را با وعظ به پایان رساند و کوشید برنماید جوهر اصلاحات پذیرفته شده توسط شاه فقید با شریعت سازگار است. زیرا که قرآن مجید آزادی ملیت ها را می ستاید و هرگونه بردگی را محکوم می کند. اغلب ما فراموش می کنیم که مظفرالدین شاه که مسلمان راستین بود و چون می خواست مسلمانی خود را ثابت کند، ایران را آزاد کرد.

برداشت و نتیجه ای که از این بحث ها و گفتگو ها حاصل می شود، این است همه طبقات ملت ایران، هرچند که بی فرهنگ، آزادیخواه تر از آن هستند که بتوان تصور کرد. در این اجتماع سوگواران، ایرانیانی که بیشترشان کارگر و باربر هستند با علم های عزا در پیش، همراه با تصاویر شاه فقید و با اسب های مزین به پارچه های سبز و سیاه مراسم سوگواری را بر پا داشتند. این راه پیمائی را بریگاد قزاق ایران با موسیقی نظامی همراهی می کرد.

سوگواران به سوی قونسولگری حرکت کردند. لختی کوچه ها را درنوردیدند و راه را بر عابرین

بستند. گروهی هم در مراسم عزا با طنین منظم سینه می زدند. همه دکان های مسلمانان بسته بود. بیشتر ارامنه هم مغازه هاشان را بسته بودند. در آن روز در باکو خیری از کنسرت و نمایش و گردهمایی نبود. حتی مجمع شورای بلدیة نیز نشست های خود را تعطیل کرد. به دستور اسقف گرجیان در ۱۳ ژانویه، ارامنه به یاد مظفرالدین شاه مراسم مذهبی در کلیسای خودشان بر پا کردند. در سایر شهرهای قفقاز نیز مراسمی از این دست بر پا شده است. ما همه روزه شاهد ورود هیأت های ایرانی هستیم که از ماوراء خزر عبور می کنند».<sup>۱۷۷</sup>



177 Le Consul de France à Bakou : « Le deuil de Mozafar-ed-Din Shah », le 4 Janvier 1907, Henri de Lamartinière à Stéphan Pichon , Téhéran, le 15 Janvier 1907, (Perse, Politique Intérieure, volume 2) .